

یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد.

## آغاز جزء دوم قرآن مجید

(آیه ۱۴۲) ماجرای تغییر قبله - این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام، که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد اشاره می‌کند. توضیح اینکه: پیامبر اسلام (ص) مدّت سیزده سال پس از بعثت در مکه و چند ماه بعد از هجرت در مدینه، به امر خدا به سوی بیت المقدس نماز می‌خواند ولی بعد از آن، قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی کعبه نماز بگذارند.

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و، طبق شیوه دیرینه خود، به بهانه جویی پرداختند. قرآن می‌فرماید: «به زودی سبک مغزان از مردم می‌گویند: چه چیز آنها [= مسلمانان] را، از قبله‌ای که بر آن بودند، بازگردانید؟!» (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيَهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا).

اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و اگر دومی صحیح است، چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندید؟

«سفهاء» جمع «سفيه» به معنی کسی است که بدنش سبک باشد و به آسانی جابه‌جا شود. این واژه تدریجاً به معنی سبک مغز به کار رفته و به صورت معنی اصلی درآمده؛ خواه سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی.

خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد «بگو: مشرق و مغرب، از آن خداست؛ خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند» (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

این یک دلیل قاطع در برابر بهانه‌جویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خداست. خدا خانه و مکانی ندارد مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید. و تغییر قبله، در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک

مصدیقی از هدایت الهی است.

(آیه ۱۴۳) اُمَّتٌ وَاسِطَةٌ - در این آیه به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره کرده نخست می‌گوید: «همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، اُمَّتٌ میانه‌ای قرار دادیم» در حدِّ اعتدال، میان افراط و تفریط (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

قبله مسلمانان، قبله میانه است زیرا مسیحیان برای ایستادن به سوی محلّ تولّد عیسی که در بیت‌المقدس بود، ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و جهت مشرق قبله آنان محسوب می‌شد. یهود که پیش‌تر در شامات و بابل و مانند آن بسر می‌بردند رو به سوی بیت‌المقدس که برای آنان تقریباً در سمت مغرب بود، می‌ایستادند.

اما کعبه که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت، یک خطّ میانه محسوب می‌شد. جالب اینکه توجه خاصّ مسلمانان به تعیین سمت کعبه سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت پیشرفت کند چراکه محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین، بدون آشنایی با این علوم امکان نداشت.

سپس می‌افزاید: هدف این بود «تا بر مردم گواه باشید و پیامبر هم بر شما گواه باشد» (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا).

تعبیر به گواه بودن اُمَّت اسلام بر مردم جهان، همچنین گواه بودن پیامبر نسبت به مسلمانان؛ ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن باشد چراکه گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می‌کنند. یعنی شما با داشتن این عقاید و تعلیمات، اُمَّتی نمونه هستید همان‌طور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

سپس به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می‌گوید: «و ما، آن قبله‌ای را که قبلاً بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی

می‌کنند، از آنها که به عقب باز می‌گردند، مشخص شوند» (وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبَيْهِ).

سپس می‌افزاید: «و مسلماً این حکم جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود» (وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلٰی الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ).

آری، تا هدایت الهی نباشد، روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او فراهم نمی‌شود.

و از آنجا که دشمنان و سوسه‌گر یا دوستان نادان، فکر می‌کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق ما باطل باشد و اجر ما ضایع شود، در آخر آیه می‌افزاید: و نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده است «و خدا هرگز ایمان [= نماز] شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است» (وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَّحِيْمٌ).

**اسرار تغییر قبله** - از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بت‌های مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتاً به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند. اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت دادند و صفوف آنها از دیگران کاملاً مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت، در این هنگام به سوی کعبه، کهن‌ترین مرکز توحید و پرسابقه‌ترین کانون انبیا، بازگشتند.

بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت المقدس برای آنها که خانه کعبه را سرمایه معنوی نژاد خود می‌دانستند مشکل بود و هم بازگشت به سوی کعبه پس از بیت المقدس، بعد از عادت کردن به قبله نخست.

مسلمانان به این وسیله در بوتۀ آزمایش قرار گرفتند تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان ایجاد گردد.

(آیه ۱۴۴) همه جا رو به سوی کعبه کنید - در این آیه که فرمان تغییر قبله در آن صادر گردیده، می‌فرماید: «نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین

قبله نهایی) می بینیم» (قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ).

«اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم»  
(فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا).

«پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن» (قَوْلٍ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

نه تنها در مدینه، «و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید» (وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

صدور فرمان تغییر قبله - طبق روایات - در حال نماز ظهر بود و در یک لحظه حساس و چشمگیر انجام گرفت. پیک وحی خداوند، بازوهای پیامبر را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه برگردانید و بی درنگ مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند.

جالب اینکه تغییر قبله یکی از نشانه های پیامبر اسلام (ص) در کتب پیشین ذکر شده بود. از این رو قرآن می افزاید: «و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقیقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده» و در کتابهای خود خوانده اند که پیامبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند (وَ اِنَّ الَّذِيْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُوْنَ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ).

در پایان آیه می گوید: «و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست» (وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ).

یعنی آنها به جای اینکه تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند. خدا، هم از اعمالشان آگاه است و هم از نیاتشان.

(آیه ۱۴۵) آنها هرگز راضی نمی شوند - در تفسیر آیه قبل خواندیم که اهل کتاب می دانستند تغییر قبله از جمله نشانه های حقانیت پیامبر اسلام است، ولی تعصّبها مانع پذیرش حق شد. از این رو، قرآن می گوید: «سوگند که اگر برای (این گروه از) اهل کتاب، هرگونه آیه (و نشانه و دلیلی) بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند

کرد» (وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ).

بعد اضافه می‌کند: «و تو نیز، هیچ‌گاه از قبله آنان پیروی نخواهی نمود» (وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ).

یعنی آنها نباید تصوّر کنند که بار دیگر تغییر قبله امکان‌پذیر است زیرا این قبله همیشگی و نهایی مسلمان است.

سپس می‌افزاید: و آنان نیز چنان در عقیده خود متعصبند که «هیچ یک از آنها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد» (وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ).

نه یهود از قبله نصاری پیروی می‌کنند و نه نصاری از قبله یهود.

و برای تأکید، به پیامبر اخطار می‌کند: «و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوسهای آنها کنی، مسلماً از ستمگران خواهی بود» (وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ).

(آیه ۱۴۶) آنها پیامبر را به خوبی می‌شناسند - در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون لجاجت و تعصب گروهی از اهل کتاب، این آیه می‌گوید: «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می‌شناسند» (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ).

و نام و نشانه‌های او را در کتب مذهبی خود خوانده‌اند.

ولی «جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می‌کنند» (وَ إِنْ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

هرچند، گروهی از آنها با مشاهده این نشانه‌های روشن، اسلام را پذیرا گشتند، چنانکه از عبداللّه بن سلام که از علمای یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت، نقل شده که می‌گفت: من پیامبر اسلام را بهتر از فرزندم می‌شناسم!

(آیه ۱۴۷) سپس به عنوان تأکید بحثهای گذشته پیرامون تغییر قبله، یا احکام اسلام به طور کلی، می‌فرماید: «این (فرمان تغییر قبله) حکم حقیقی از طرف پروردگار توست؛ بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش» (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَرِيدِينَ).

گرچه مخاطب این سخن شخص پیامبر است ولی هدف همه مردم می باشند چراکه مسلماً پیامبری که از طریق شهود با وحی ارتباط دارد، تردیدی به خود راه نمی دهد و وحی برای او جنبه حس و عین الیقین دارد.

(آیه ۱۴۸) هر امتی قبله‌ای دارد - این آیه در حقیقت، پاسخ به قوم یهود است که پیرامون موضوع تغییر قبله جنجال به راه انداخته بودند. می گوید: «هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است» (وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّیْهَا). در طول تاریخ انبیا قبله‌های مختلفی بوده، قبله همانند اصول دین نیست که تغییرناپذیر باشد. بنابراین، زیاد درباره قبله گفت وگو نکنید و به جای آن، «در نیکیها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جوید» (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ). این مضمون در آیه ۱۷۷ همین سوره نیز آمده است.

سپس به عنوان هشدار به خرده گیران و تشویق نیکوکاران، می فرماید: «هرجا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز)، حاضر می کند» (أَیْنَ مَا تَكُونُوا یَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِیْعًا).

و از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاکهای پراکنده انسانها را هر جا که باشد جمع آوری می کند و لباس حیات بر آنها می پوشاند؟ می گوید: «زیرا او، بر هر کاری تواناست» (إِنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ).

(آیه ۱۴۹) تنها از خدا بترس - این آیه و آیه بعد همچنان مسأله تغییر قبله و پیامدهای آن را دنبال می کند. روی سخن را به پیامبر (ص) کرده و به عنوان یک فرمان مؤکد می گوید: «از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌ای) خارج شدی، (به هنگام نماز،) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن» (وَ مِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

و به عنوان تأکید بیش تر می افزاید: «این دستور حقیقی از طرف پروردگار توست» (وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ).

و در پایان آیه، به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه گران و هشدار می دهد به مؤمنان،

می‌گوید: «و خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، غافل نیست» (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ).

(آیه ۱۵۰) در این آیه حکم عمومی توجّه به مسجد الحرام را تکرار می‌کند می‌گوید: «و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن» (وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

گرچه این جمله خطاب به پیامبر (ص) است ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران می‌باشند.

در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می‌کند: «و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید» (وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ).

سپس در ذیل آیه به سه نکته مهم اشاره می‌کند:

۱. کوتاه شدن زبان مخالفان. می‌فرماید: این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت «تا مردم، جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی‌دارند)، دلیلی بر ضدّ شما نداشته باشند» زیرا از نشانه‌های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می‌خواند (لِنَّالَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ).

۲. از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را با نام «ظالم» ممکن بود در بعضی ایجاد وحشت کند، می‌گوید: «از آنها نترسید؛ و (تنها) از من بترسید!» (فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي).

این یکی از اصول اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نباید ترسید.

۳. تکمیل نعمت خداوند. می‌فرماید: این تغییر قبله، به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصّب برهانم «و نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید» (وَ لَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

(آیه ۱۵۱) برنامه‌های رسول الله - خداوند در آخرین جمله از آیه گذشته یکی از دلایل تغییر قبله را تکمیل نعمت خود بر مردم و هدایت آنان بیان کرد، در

این آیه با ذکر کلمه «کما» اشاره به این حقیقت می‌کند که تغییر قبله تنها نعمت خدا بر شما نبود بلکه نعمتهای فراوان دیگری به شما داده است. می‌فرماید: «همان‌گونه که (با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم)، رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم» (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ).

او بشر است و تنها بشر می‌تواند مربی و رهبر و سرمشق انسانها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد، که این خود نعمت بزرگی است. سپس به چهار نعمت دیگر که از برکت این پیامبر عاید مسلمین شد، اشاره می‌کند.

۱. «تا آیات ما را بر شما بخواند» (يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا).

و قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند. بنابراین، تلاوت منظم و حساب شده پیامبر برای ایجاد آمادگی در برابر تعلیم و تربیت است که در جمله‌های بعد به آن اشاره می‌شود.

۲. «و شما را پاک کند» (وَيُزَكِّيْكُمْ).

«تزکیه» به معنی افزودن و نمو دادن است. یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا، بر کمالات معنوی و مادی شما می‌افزاید و روحتان را نمو می‌دهد.

۳. «و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد» (وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

گرچه تعلیم به‌طور طبیعی، مقدم بر تربیت است، اما قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهایی تربیت است، غالباً آن را مقدم بر تعلیم ذکر کرده است. کتاب اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر نازل شده و حکمت سخنان پیامبر و تعلیمات اوست که سنت نام دارد.

۴. «و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد» (وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا

تَعْلَمُونَ).

بنابراین اگر پیامبران نبودند، بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود. آنها علاوه بر اینکه رهبر اخلاقی و اجتماعی بودند پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی‌گرفت.



(آیه ۱۵۲) این آیه به مردم اعلام می‌کند که جا دارد شکر این نعمتهای بزرگ را به جا آورند و با بهره‌گیری صحیح از آنها حق شکر او را ادا کنند. می‌فرماید: «پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم و شکر مرا گویند و (در برابر نعمتهایم) کفران نکنید» (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ).

جمله «به یاد من باشید» اشاره به یک اصل تربیتی است. به یاد من باشید یعنی به یاد ذات پاک‌ی که سرچشمه خوبیها و نیکیهاست. توجه به این ذات پاک، شما را در فعالیتهای مخلص‌تر، مصمم‌تر، نیرومندتر و متحدتر می‌سازد.

و منظور از شکرگزاری و عدم کفران آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده‌اید به کار گیرید تا مایه فزونی رحمت و نعمت خدا گردد.

**ذکر خدا چیست - منظور از ذکر خدا، تنها یادآوری به زبان نیست که زبان ترجمان قلب است.** به همین دلیل، در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که منظور از ذکر خدا، یادآوری عملی است.

در حدیثی از پیامبر(ص) می‌خوانیم که به علی(ع) وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود: «سه کار است که این امت توانایی انجام آن را (به‌طور کامل) ندارند، مواسات و برابری با برادر دینی در مال، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن منظور سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید.»

(آیه ۱۵۳) **استقامت و توجه به خدا -** در آیات گذشته سخن از تعلیم و تربیت و ذکر و شکر بود، در این آیه سخن از «صبر» و پایداری که بدون آن مفاهیم گذشته هرگز تحقق نخواهد یافت. می‌گوید: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ).

و با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث

سخت بروید که پیروزی از آن شماست «(زیرا) خداوند با صابران است» (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ).

برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند، «صبر» هرگز به معنی تحملِ بدبختیها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است.

موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه گاه مهم در کنار صبر معرفی شده «صلوة» (نماز) است. از این رو در احادیث اسلامی می‌خوانیم: هنگامی که علی (ع) با مشکلی روبه‌رو می‌شد به نماز برمی‌خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می‌رفت و این آیه را تلاوت می‌فرمود: *وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...* بنابراین، آیه فوق به دو اصل توصیه می‌کند: یکی اتکای به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگر مسأله خودیاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است.

در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر اختصاص دارد.

آیه ۱۵۴ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که این آیه درباره کشته شدگان جنگ بدر نازل گردید. آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار. بعد از پایان جنگ عده‌ای تعبیر می‌کردند فلان کس مرد. آیه نازل شد و آنها را از اطلاق کلمه میّت بر شهیدان نهی کرد.

تفسیر: شهیدان زنده‌اند... به دنبال مسأله صبر و استقامت، در این آیه سخن از حیات جاویدان شهیدان می‌گوید که پیوند نزدیکی با استقامت و صبرشان دارد. نخست می‌گوید: «و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویند» (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ).

سپس برای تأکید اضافه می‌کند: «بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید!» (بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ).

اصولاً در هر نهضتی گروهی راحت طلب و ترسو خود را کنار می‌کشند و

علاوه بر اینکه خودشان کاری انجام نمی دهند، سعی در دلسرد کردن دیگران دارند. گروهی از این قماش مردم در آغاز اسلام بودند که هرگاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نایل می آمد می گفتند: فلانی مُرد! و با اظهار تأسف از مردنش، دیگران را مضطرب می ساختند.

خداوند در پاسخ این سخنان مسموم با صراحت می گوید: کسانی که در راه خدا جان می دهند آنها زنده اند، زنده جاویدان و از روزیهای معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند، اما شما که در چار دیواری محدود عالم ماده محبوس و زندانی هستید، این حقایق را نمی توانید درک کنید.

در ضمن از این آیه موضوع بقای روح و زندگی برزخی انسانها (زندگی پس از مرگ و قبل از رستاخیز) به روشنی اثبات می شود.

شرح بیش تر درباره این موضوع، همچنین مسأله حیات جاویدان شهیدان و پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا، در سوره آل عمران ذیل آیه ۱۶۹ خواهد آمد.

**(آیه ۱۵۵) جهان صحنه آزمایش الهی است -** بعد از ذکر مسأله شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان شهیدان، در این آیه به مسأله آزمایش و چهره های گوناگون آن اشاره می کند می فرماید: «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مالها و جانها و میوه ها آزمایش می کنیم» (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ).

و از آنجا که پیروزی در این آزمایشها، جز در سایه مقاومت و پایداری ممکن نیست، در پایان آیه می فرماید: «و بشارت ده به استقامت کنندگان» (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ).

آنان از عهده این آزمایشهای سخت به خوبی بر می آیند و بشارت پیروزی متعلق به آنهاست، اما سست عهدان بی استقامت از بوته این آزمایشها سیه روی در می آیند.

**(آیه ۱۵۶)** این آیه صابران را معرفی کرده می گوید: «آنها که هرگاه مصیبتی به

ایشان می‌رسد می‌گویند: ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم» (الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

توجه به این واقعیت که همه از او هستیم، این درس را به ما می‌دهد که هرگز از زوال نعمتها ناراحت نشویم چراکه همه این مواهب بلکه خود ما، تعلق به او داریم؛ یک روز می‌بخشد و روز دیگر باز می‌گیرد و هر دو صلاح ماست.

و توجه به این واقعیت که همه به سوی او باز می‌گردیم، به ما اعلام می‌کند که اینجا سرای جاویدان نیست، زوال نعمتها و نقصان مواهب یا فزونی آنها همه زودگذر است. اینها وسیله‌ای است برای پیمودن مراحل تکامل. توجه به این دو اصل اساسی، اثر عمیقی در ایجاد روح استقامت و صبر دارد.

بدیهی است منظور از گفتن جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، تنها ذکر زبانی آن نیست بلکه توجه به حقیقت و روح آن است که یک دنیا توحید و ایمان در عمق آن نهفته است.

(آیه ۱۵۷) در این آیه الطاف بزرگ الهی را برای صابران که از عهده آزمایشهای بزرگ برآمده‌اند بازگو می‌کند و می‌فرماید: «اینها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده» (وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ).

این الطاف و رحمتها آنها را نیرو می‌بخشد که در این راه پرخوف و خطر گرفتار اشتباه و انحراف نشوند. از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «و آنها هستند هدایت‌یافتگان» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ).

#### نکته‌ها:

۱. چرا خدا مردم را آزمایش می‌کند - مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم، و از میزان جهل خود بکاهیم؟ خداوند که به همه چیز احاطه دارد و غیب آسمانها و زمین را می‌داند چرا امتحان می‌کند مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟

در پاسخ باید بگوییم: مفهوم امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است.

آزمایشهای ما برای شناخت بیش تر و رفع ابهام و جهل است اما آزمایش الهی پرورش و تربیت است.

در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران به این حقیقت تصریح کرده می گوید: «برای این است که خداوند، آنچه را در سینه هایتان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، باخبر است.»

امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه درباره فلسفه آزمایشهای الهی می فرماید: «گرچه خداوند پاک، بندگان را بهتر از خود آنان می شناسد، اما (می آزماید) تا کردارهایی که پاداش و کیفر سزاوار آن است، پدیدار شود.»

۲. آزمایش خدا همگانی است - از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند، همه مردم از انبیا گرفته تا دیگران، طبق این قانون عمومی، می بایست آزمایش شوند و استعداد های خود را شکوفا سازند.

گرچه امتحانات الهی متفاوت است، گاهی با وفور نعمت و کامیابیها و گاه به وسیله حوادث سخت و ناگوار، بعضی مشکل، بعضی آسان و قهراً نتایج آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست.

۳. رمز پیروزی در امتحان - حال که همه انسانها در یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند، راه موفقیت در این آزمایشها چیست؟ پاسخ این سؤال را قسمت آخر آیه مورد بحث می دهد:

نخستین و مهم ترین گام برای پیروزی، همان است که در جمله «وَصَابِرِينَ» در آیه فوق آمده است. این جمله با صراحت می گوید رمز پیروزی در این راه، صبر و پایداری است. به همین دلیل، بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد بااستقامت می دهد.

دیگر اینکه توجّه به گذرا بودن حوادث و سختی های این جهان و اینکه دنیا گذرگاهی بیش نیست، عامل دیگری برای پیروزی محسوب می شود که در جمله «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم) آمده است.

آیه ۱۵۸ شأن نزول: در بسیاری از روایات که از سوی شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم: در عصر جاهلیت، مشرکان برفراز کوه صفا بتی نصب کرده بودند به نام اساف و بر کوه مروه، بت دیگر به نام نائله؛ هنگام سعی از کوه بالا می رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند. مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرایط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست. آیه نازل شد و اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداوند است، اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان این فریضه را ترک کنند.

**تفسیر: اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد - این آیه با توجّه به شرایط خاصّ روانی که در شأن نزول گفته شد، به مسلمانان خبر می دهد که: «صفا و مروه از شعائر (و نشانه های) خداست» (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ).**

و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: «بنابراین کسانی که حجّ خانه خدا، و یا عمره انجام می دهند مانعی نیست که بر آن دو طواف کند» و سعی صفا و مروه انجام دهند (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا).

در پایان آیه می فرماید: «و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار، و (از افعال وی) آگاه است» (وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ).

در برابر اطاعت و انجام کار نیک، به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می کند و از نیت های آنها به خوبی آگاه است، می داند چه کسانی به بتها علاقه مند هستند و چه کسانی از آن بیزار.

۱. صفا و مروه - صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد الحرام، در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجرالأسود و مقام حضرت ابراهیم قرار دارد می باشد.

صفا در لغت به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است.

«شعائر» جمع «شعیره» به معنی علامت است. «شعائرالله» علامتهایی است که انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطره ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می کند.

«اعتمر» از ماده «عمره» در اصل به معنی قسمت های اضافی است که به ساختمان ملحق می کنند و باعث تکامل آن می شود. اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می شود که بر مراسم حج افزوده می گردد.

۲. جنبه تاریخی صفا و مروه - ابراهیم (ع) به سنّ پیری رسیده بود و فرزندی نداشت، از خدا درخواست اولاد نمود. در همان سن از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد.

همسر اوّل او ساره نتوانست تحمّل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد.

ابراهیم فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه برد. همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟

اشکهای سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد، قلب ابراهیم را تکان داد. دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا، من به خاطر فرمان تو، همسر و کودکم را در این بیابان تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد.» این را گفت و با آنها، در میان اندوه و عشقی عمیق، وداع کرد.

طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید.

بی‌تابی کودک شیرخوار و نگاه‌های تضرع‌آمیز او، مادر را آن‌چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به‌دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد. در آنجا اثری از آب ندید. برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به‌سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود. از آنجا همین برق را برکوه صفا دید و به‌سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد. در آخرین لحظات که شاید طفل شیرخوار آخریق دقیق عمرش را طی می‌کرد، از نزدیک پای او - با نهایت تعجب - چشمه زمزم جوشیدن گرفت! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

کوه صفا و مروه به ما درس می‌دهد که برای احیای نام‌حق و به‌دست آوردن عظمت آیین او همه - حتی کودک شیرخوار - باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می‌آموزد در نومیدی‌ها بسی امیدهاست.

سعی صفا و مروه به ما می‌گوید قدر این آیین و مرکز توحید را بدانید، افرادی خود را تالپ پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند. به همین دلیل، خداوند بر هر فردی از زائران خانه‌اش واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هرگونه امتیاز و تشخیص، هفت مرتبه برای تجدید آن خاطره‌ها بین این دو کوه را بپیماید.

کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بردارند و ممکن نبود در خیابانها به سرعت راه بروند، در آنجا به خاطر امتثال فرمان خدا باید گاهی آهسته و گاه هروله کنان با سرعت پیش بروند. بنابر روایات متعدّد، اینجا مکانی است که دستورهايش برای بیدار کردن متکبران است.

آیه ۱۵۹ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده: چند نفر از مسلمانان همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجه بن زید سوالاتی از دانشمندان یهود پیرامون مطالبی از تورات - که ارتباط با ظهور پیامبر(ص) داشت - کردند. آنها حقیقت را کتمان کرده و از توضیح خودداری ورزیدند. این آیه نازل شد و مسؤولیت کتمان حق را به



آنها گوشزد کرد.

**تفسیر: کتمان حق ممنوع** - گرچه طبق شأن نزول روی سخن در این آیه به علمای یهود است ولی این معنی مفهوم آیه را که یک حکم کلی درباره کتمان‌کنندگان حق بیان می‌کند، محدود نخواهد کرد.

آیه شریفه این افراد را مورد ملامت قرار داده می‌گوید: «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ).

«کتمان حق» عملی است که خشم طرفداران حق را بر می‌انگیزد و مسلماً منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه‌های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که می‌تواند مردم را به واقعیتی برساند، در مفهوم وسیع این کلمه درج است. حتی گاهی سکوت در جایی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق کتمان حق می‌شود.

(آیه ۱۶۰) و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچ‌گاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی‌بندد و آنها را هر قدر آلوده به گناه باشند از رحمت خدا مأیوس نمی‌کند، در این آیه راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می‌کند: «مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می‌پذیرم؛ که من توبه‌پذیر و مهربانم» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ).

**کتمان حق در احادیث اسلامی** - در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان‌کننده حقایق شده از جمله در حدیثی پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «هر کس از دانشی سودمند برخوردار باشد و آن را مخفی نگه دارد، در روز قیامت خدا بر او لگامی از آتش زند.»

در حدیث دیگری می‌خوانیم که از امیرمؤمنان علی(ع) پرسیدند: بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون... کیست؟

امام فرمود: «آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حقایق را کتمان می‌کنند و خداوند بزرگ درباره آنان فرموده: خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند.»

(آیه ۱۶۱) سرانجام آنها که کافر می‌میرند - در آیات گذشته نتیجه کتمان حق را دیدیم، این آیه و آیه بعد در تکمیل آن به افراد کافری اشاره می‌کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق تا هنگام مرگ ادامه می‌دهند.

نخست می‌گوید: «کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

این گروه نیز همانند کتمان‌کنندگان حق، گرفتار لعن خدا و فرشتگان و مردم می‌شوند با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر اصرار ورزیده‌اند، راه بازگشتی برایشان باقی نمی‌ماند.

(آیه ۱۶۲) سپس می‌افزاید: «همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می‌مانند؛ نه در عذاب آنان تخفیف داده می‌شود، و نه مهلتی خواهند داشت» (خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

(آیه ۱۶۳) و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختیها پایان می‌دهد در این آیه می‌گوید: «و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است» (وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ). و برای تأکید بیش‌تر می‌افزاید: «که غیر از او معبودی نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). و در آخرین جمله، به‌عنوان دلیل می‌فرماید: «اوست بخشنده و مهربان» و دارای رحمت عام و خاص (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

آری، کسی که رحمت عامش همگان را فراگرفته و برای مؤمنان رحمت ویژه‌ای قرار داده شایسته عبودیت است.

(آیه ۱۶۴) جلوه‌های ذات پاک او در پهنه هستی - از آنجا که در آیه قبل

سخن از توحید پروردگار به میان آمد، این آیه دلیلی است بر مسأله اثبات وجود خدا و یگانگی ذات پاک او.

باید به این نکته توجه داشت که همه جا نظم و انسجام دلیل بر وجود علم و دانش است و همه جا هماهنگی دلیل بر وحدت و یگانگی است. روی این اصل، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستی از یک سو و هماهنگی و وحدت عمل این دستگاه‌های منظم از سوی دیگر، متوجه مبدأ علم و قدرت یگانه و یکتایی می‌شویم که این همه آوازه‌ها از اوست.

در این آیه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستی که هر کدام نشانه‌ای از آن مبدأ بزرگ است اشاره شده:

۱. «در آفرینش آسمانها و زمین» (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

دانشمندان می‌گویند: هزاران هزار کیهانشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کیهانهاست. تنها در کیهانشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها میلیونها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده.

۲. «و آمد و شد شب و روز» (وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ).

این دگرگونی شب و روز و این آمد و رفت روشنایی و تاریکی، با آن نظم خاص و تدریجی‌اش که دایم از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می‌شود و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می‌آید و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی گام به گام طی می‌کنند، نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی او هستند.

۳. «و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند» (وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي

الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ).

انسان به وسیله کشتیهای بزرگ و کوچک، صحنه اقیانوسها و دریاها را می‌نوردد و به این وسیله به نقاط مختلف زمین، برای انجام مقاصد خود سفر می‌کند.

۴. «و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده» (وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ).

دانه‌های حیاتبخش باران که با نظام خاصی ریزش می‌کنند و موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی‌جان، جان می‌گیرند، همه پیام‌آور قدرت و عظمت او هستند.

۵. «و تغییر مسیر بادهای» (و تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ).

که نه تنها بر دریاها می‌وزند و کشتیها را حرکت می‌دهند بلکه گاهی گرده‌های نر را بر قسمتهای ماده گیاهان می‌افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می‌کنند. و زمانی با جابه‌جا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می‌سازند. آری، وزش بادهای این همه فواید و برکات، نشانه دیگری از حکمت و لطف بی‌پایان اوست.

۶. «و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند» (وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را، بر خلاف قانون جاذبه، در میان زمین و آسمان معلّق نگاه داشته، خود نشانه‌ای از عظمت اویند.

اینها «نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند» (الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

(آیه ۱۶۵) بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود - در این آیه روی سخن متوجه کسانی است که از دلایل وجود خدا روی‌گردانند و در راه شرک و بت‌پرستی و تعدّد خدایان گام نهاده‌اند. سخن از کسانی است که در مقابل این معبودان پوشالی سر تعظیم فرود آورده و به آنها عشق می‌ورزند، عشقی که تنها شایسته خداوند است که منبع کمالات و بخشنده نعمتهاست. می‌گوید: «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند» (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

أَنذَادًا).

نه فقط بتها را معبود خود انتخاب کرده‌اند بلکه «آنها را همچون خدا دوست می‌دارند» (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ).

«اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان)، شدیدتر است» (وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ).

اساساً عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود بلکه همواره دنبال هستی و کمال می‌گردد. به همین دلیل، آن کس که هستی و کمالش از همه برتر است، از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می‌باشد.

عشق مؤمنان از عقل و علم و معرفت سرچشمه می‌گیرد. اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال، به همین دلیل ثبات و دوام ندارد.

از این رو، در ادامه آیه می‌فرماید: «و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است»؛ نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند (وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ).

(آیه ۱۶۶) در این هنگام پرده‌های جهل و غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می‌رود و اعتراف می‌کنند که انسانهای منحرفی بوده‌اند. ولی از آنجا که تکیه‌گاه و پناهگاهی ندارند از شدت بیچارگی، بی‌اختیار دست به دامن رهبران خود می‌زنند. اما «در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان خود، بیزار می‌جویند» (إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا).

منظور از معبودها در اینجا بت‌های سنگی و چوبی نیستند بلکه انسانهای جبار و خودکامه و شیاطینی هستند که این مشرکان، خود را در بست در اختیارشان گذاردند.

«و کيفر خدا را مشاهده می‌کنند؛ و دستشان از همه جا کوتاه می‌شود» (وَرَأَوْا

### الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ).

(آیه ۱۶۷) «و (در این هنگام) پیروان می‌گویند: «کاش بار دیگر به دنیا برمی‌گشتیم، تا از آنها [= پیشوایان گمراه] بیزاری جویم، آن چنان که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند!» (وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا).  
اما چه سود راه بازگشتی به دنیا نیست.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت‌زایی به آنان نشان می‌دهد» (كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ).  
اما حسرتی بیهوده چراکه نه موقع عمل است و نه جای جبران.

«و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد» (وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ).  
آیه ۱۶۸ شأن نزول: از ابن عباس نقل شده که بعضی از طوایف عرب همانند ثقیف و خزاعه و غیر آنها، قسمتی از زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند. (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می‌دادند.) آیه نازل شد و آنها را از این عمل ناروا بازداشت.

**تفسیر: گامهای شیطان -** در آیات گذشته نکوهش شدیدی از شرک و بت پرستی شده بود. یکی از انواع شرک این است که انسان غیر خدا را قانونگذار بداند. آیه شریفه این را یک عمل شیطانی معرفی کرده می‌فرماید: «ای مردم، از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا).

«و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ چه اینکه او، دشمن آشکار شماست» (وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» که بیش از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

خطابهایی که در قرآن مربوط به استفاده از غذاهاست، معمولاً با دو قید حلال و طیب همراه است. حلال چیزی است که ممنوعیتی نداشته باشد و طیب به

چیزهای پاکیزه گفته می‌شود که موافق طبع سالم انسانی است.

«خطوات» جمع «خطوه» به معنی گام و قدم است. خطوات شیطان، گامهایی

است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغوای مردم برمی‌دارد.

(آیه ۱۶۹) این آیه دلیل روشنی بر دشمنی شیطان که جز بدبختی و شقاوت

انسان هدفی ندارد، بیان کرده می‌گوید: «او شما را فقط به بدیها و کار زشت فرمان می‌دهد» (إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ).

«فحشا» از ماده «فحش» به معنی هرکاری است که از حد اعتدال خارج گردد

و صورت آشکار به خود بگیرد. بنابراین، شامل تمامی منکرات و قبایح واضح

و آشکار می‌گردد.

و نیز دستور می‌دهد «آنچه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید» (وَ أَنْ

تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

انحرافات تدریجی - جمله «خطوات الشیطان» (گامهای شیطان)، گویا به

این مسأله تربیتی اشاره دارد که انحرافها و تبهکاریها به تدریج در انسان نفوذ می‌کند.

وسوسه‌های شیطان، انسان را قدم به قدم در پشت سر خود به سوی پرتگاه

می‌کشاند. این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست بلکه تمام دستگاه‌های

شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خطوات»

(گام به گام) استفاده می‌کنند. از این رو، قرآن می‌گوید از همان گام اول باید به هوش

بود و با شیطان همراه نشد.

(آیه ۱۷۰) تقلید کورکورانه از نیاکان - در اینجا به منطق سست مشرکان در

مسأله تحریم بی دلیل غذاهای حلال و یا بت پرستی اشاره کرده می‌گوید: «و

هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می‌گویند:

نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی نماییم» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا

أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا).

قرآن این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت می‌حکوم

می‌کند می‌گوید: «آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها

پیروی خواهند کرد؟!» (أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ).

یعنی اگر نیاکان آنها دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته‌ای بودند جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما پیشینیان آنها نه خود مردمی آگاه بودند، نه رهبر و هدایت‌کننده‌ای آگاه داشتند.

(آیه ۱۷۱) در این آیه به بیان این مطلب می‌پردازد که چرا این گروه در برابر این دلایل روشن انعطافی نشان نمی‌دهند و همچنان بر گمراهی و کفر اصرار می‌ورزند؟ می‌گوید: «مَثَلُ (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آنها جز سر و صدا نمی‌شنوند» و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند (و مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً).

و در پایان آیه برای تأکید و توضیح بیشتر اضافه می‌کند: این کافران در واقع «کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند!» (صُمُّ بُكْمٌ عُمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ).

و به همین دلیل، آنها تنها به سنتهای غلط و خرافی پدران خود چسبیده‌اند و از هر دعوت سازنده‌ای روی‌گردانند.

(آیه ۱۷۲) طیبات و خبائث - از آنجا که قرآن در مورد انحرافات ریشه‌دار از روش تأکید و تکرار در لباسهای مختلف استفاده می‌کند، در این آیه و آیه بعد بار دیگر به مسأله تحریم بی‌دلیل پاره‌ای از غذاهای حلال و سالم در عصر جاهلیت، به وسیله مشرکان، باز می‌گردد. در اینجا روی سخن را به مؤمنان می‌کند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، بخورید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ).

«و شکر خدا را به جا آورید؛ اگر او را پرستش می‌کنید» (وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).

این نعمتهای پاک و حلال که ممنوعیتی ندارد و موافق طبع و فطرت سالم



انسانی است، برای شما آفریده شده است چرا از آن استفاده نکنید؟!)

(آیه ۱۷۳) در این آیه برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هرگونه بهانه، چنین می‌گوید: «خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرخدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است» (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ).

و از آنجا که گاه ضرورت‌هایی پیش می‌آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی غذاهای حرام می‌شود، قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده می‌گوید: «ولی آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست» و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت از آن بخورد (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ).

به این ترتیب، برای اینکه اضطرار، بهانه و دستاویزی برای زیاده‌روی در خوردن غذاهای حرام نشود، با دو کلمه «غیر باغ» (یعنی، طلب لذت کردن) و «لا عاد» (یعنی، متجاوز از حد ضرورت) گوشزد می‌کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرّمات نباشند و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است، تجاوز نکنند.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

همان خداوندی که این گوشتها را تحریم کرده، با رحمت خاصّش در موارد ضرورت اجازه استفاده از آن را داده است.

آیه ۱۷۴ شأن نزول: به اتفاق همه مفسران، این آیه و دو آیه بعد در مورد اهل کتاب نازل شده است و به گفته بسیاری، مخصوصاً به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام صفات و نشانه‌های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می‌کردند ولی پس از ظهور پیامبر و مشاهده گرایش مردم به او ترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خطر بیفتد و هدایا و میهمانی‌هایی که برای آنها ترتیب می‌دادند از دست برود. از این رو، اوصاف پیامبر

اسلام را که در تورات نازل شده بود، کتمان کردند. این سه آیه نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.

**تفسیر:** باز هم نکوهش از کتمان حق - این آیه تأکیدی است بر آنچه در آیه ۱۵۹ همین سوره در زمینه کتمان حق گذشت. نخست می‌گوید: «کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می‌فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند» (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ).

و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می‌آوردند، در حقیقت آتش سوزانی است که وارد وجود آنان می‌شود.

سپس به یک مجازات مهم معنوی آنها که از مجازات مادی بسیار دردناک‌تر است پرداخته می‌گوید: «و خداوند، روز قیامت، با آنها سخن نمی‌گوید؛ و آنان را پاکیزه نمی‌کند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است» (وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که خدا با مردم باایمان از طریق لطف سخن می‌گوید. یعنی با قدرت بی‌پایانش امواج صوتی را در فضا می‌آفریند به گونه‌ای که قابل درک و شنیدن باشد (همان‌گونه که در وادی طور با موسی سخن گفت). یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می‌گوید. (آیه ۱۷۵) این آیه وضع این گروه را مشخص‌تر می‌سازد و نتیجه کارشان را در این معامله زیانبار چنین بازگو می‌کند: «اینان، همانهایی هستند که گمراهی را با هدایت، و عذاب را با آموزش، مبادله کرده‌اند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ).

و به این ترتیب از دو سو گرفتار زیان و خسران شده‌اند.

از این رو در پایان آیه اضافه می‌کند: «راستی چه قدر در برابر عذاب خداوند، شکیبیا هستند» (فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ).

(آیه ۱۷۶) در این آیه می‌گوید: این تهدیدها و وعده‌های عذاب که برای کتمان‌کنندگان حق بیان شده است، «به‌خاطر آن است که خداوند، کتاب (آسمانی) را به حق، (و توأم با نشانه‌ها و دلایل روشن)، نازل کرده» تا هیچ‌گونه ابهامی برای کسی باقی نماند (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ).

با این حال، گروهی به‌خاطر حفظ منافع کثیف خویش، دست به توجیه و تحریف می‌زنند و در کتاب آسمانی اختلافها به‌وجود می‌آورند.

«و آنها که در آن اختلاف می‌کنند، (و با کتمان و تحریف، اختلاف به‌وجود می‌آورند)، در شکاف (و پراکندگی) عمیقی قرار دارند» (وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ).

آیه ۱۷۷ شأن نزول: چون تغییر قبله جنجال زیادی در میان مردم به‌خصوص یهود و نصاری به‌راه انداخت، یهود که بزرگ‌ترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند، زبان به اعتراض گشودند که قرآن در آیه ۱۴۲ با جمله «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ» به آن اشاره کرده است. این آیه نازل گردید و تأیید کرد که این همه گفت‌وگو در مسأله قبله صحیح نیست بلکه مهم‌تر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسانهاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است.

**تفسیر: ریشه و اساس نیکی‌ها -** در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت که مخالفین اسلام از یک‌سو و تازه مسلمانان از سوی دیگر، چه سر و صدایی درباره تغییر قبله به‌راه انداختند. این آیه روی سخن را به این گروه‌ها کرده می‌گوید: «نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به‌سوی مشرق و یا مغرب کنید» و تمام گفت‌وگوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید» (لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ).

قرآن سپس به بیان مهم‌ترین اصول نیکی‌ها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان، پرداخته می‌گوید: «بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آوردند»

(وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ).

پس از ایمان به مسأله انفاق و ایثار و بخششهای مالی اشاره می‌کند می‌گوید: «و مال (خود) را با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کند» (وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ).

بی‌شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست چراکه تقریباً حبّ آن در همه دلها هست. تعبیر «علیٰ حُبّه» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می‌کنند.

سو مین اصل از اصول نیکیها را برپا داشتن نماز می‌شمرد می‌گوید: «نماز را برپا می‌دارد» (وَاقَامَ الصَّلَاةَ).

نمازی که اگر با شرایط و حدودش و با اخلاص و خضوع انجام گیرد، انسان را از گناه بازمی‌دارد.

چهارمین برنامه آنها را ادای زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می‌گوید: «و زکات را می‌پردازد» (وَءَاتَى الزَّكَاةَ).

بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در ادای حقوق واجب سهل‌انگار می‌باشند. به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچ‌گونه کمک دیگری تن در نمی‌دهند. آیه فوق نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.

پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد می‌گوید: «و کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند» (وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا).

چراکه سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است. از این رو در روایات اسلامی می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.

و ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «و در برابر محرومیتها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند» (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ).

و در پایان آیه به عنوان جمع بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته، می‌گوید: «اینها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ (و گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است)، و اینها هستند پرهیزگاران» (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ).

راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر الله، نیازمندان و محرومان و جامعه انسانی و هم در برابر خویشان خویش انجام می‌دهند.

جالب اینکه شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است.

آیه ۱۷۸ شأن نزول: عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می‌شد تصمیم می‌گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد، تمام طایفه قاتل را نابود کنند. این آیه نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.

این حکم اسلامی در واقع حدّ وسطی بود میان دو حکم مختلف که آن زمان وجود داشت؛ بعضی قصاص را لازم می‌دانستند و بعضی تنها دیه را لازم می‌شمردند. اسلام، قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.

تفسیر: قصاص مایه حیات شماسست از این آیه به بعد یک سلسله از احکام اسلامی مطرح می‌شود. نخست از مسأله حفظ احترام خونها آغاز می‌کند و بر آداب و سنن جاهلی خط بطلان می‌کشد. مؤمنان را مخاطب قرار داده می‌گوید: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید، حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده

است» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى).

«قصاص از ماده «قص» به معنی جست و جو و پی گیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم بیاید عرب آن را «قَصَّهُ» می گوید. از آنجا که «قصاص» قتلی است که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد، این واژه در مورد آن به کار رفته است. انتخاب واژه «قصاص» نشان می دهد که اولیای مقتول حق دارند نسبت به قاتل همان را انجام دهند که او مرتکب شده است.

ولی به این مقدار قناعت نکرده، در دنباله آیه مسأله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می کند می گوید: «آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن» (الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ).

البته این مسأله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و توضیح آن خواهد آمد.

سپس برای اینکه روشن شود مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست، اگر مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند و خون بها بگیرند یا اصلاً خون بها هم نگیرند، اضافه می کند: «پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد؛) و او [= قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد» و در آن، مسامحه نکند (فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ).

در پایان آیه برای تأکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از سوی هر کس بوده باشد مجازات شدید دارد، می گوید: «این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما. و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت» (ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

دستور عادلانه «قصاص» و «عفو» از یک سو روش فاسد عصر جاهلیت را که

گاه در برابر یک نفر صدها نفر را به خاک و خون می کشیدند محکوم می کند و از

سوی دیگر، راه عفو را به روی مردم نمی‌بندد. از سوی سوم می‌گوید بعد از برنامه عفو و گرفتن خون بها هیچ یک از طرفین حقّ تعدی ندارند؛ برخلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از عفو، حتی گرفتن خون بها، قاتل را می‌کشتند.

(آیه ۱۷۹) این آیه با یک عبارت پرمعنی، پاسخ بسیاری از سوالات را در زمینه مسأله قصاص بازگو می‌کند می‌گوید: «و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید» (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الِاَبْطَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

این آیه که به صورت یک شعار اسلامی در اذهان همگان نقش بسته، به خوبی نشان می‌دهد که قصاص اسلامی به هیچ وجه جنبه انتقام جویی ندارد. از یک سو ضامن حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد. همان‌گونه که در کشورهای غربی که حکم قصاص به کلی لغو شده، آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است.

و از سوی دیگر، مایه حیات قاتل است چراکه او را از فکر آدمکشی تا حدّ زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند.

**آیا خون مرد رنگین تر است - ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید مرد به خاطر قتل زن مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین تر است؟**

در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود بلکه اولیای زن مقتول می‌توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.

توضیح این که: غالباً مردان در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند. بنابراین، تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی برکسی پوشیده نیست. از این رو، اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ دیه در مورد قصاص مرد، رعایت حقوق همه افراد را کرده و از

این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده می خورد، جلوگیری نموده است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به بهانه لفظ «تساوی» حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته، پایمال گردد.

(آیه ۱۸۰) وصیتهای شایسته - در آیات گذشته سخن از مسائل جانی و قصاص در میان بود، در این آیه و دو آیه بعد به قسمتی از احکام وصایا که ارتباط با مسائل مالی دارد می پردازد و به عنوان یک حکم الزامی می گوید: «بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند» (کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ).

و در پایان آیه اضافه می کند: «این حقی است بر پرهیزگاران» (حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ).

وصیت کردن در قوانین اسلامی هرچند عمل مستحبی است اما چون مستحب مؤکد است از آن با جمله «کتب علیکم» تعبیر شده است. قابل توجه اینکه در اینجا به جای کلمه مال، کلمه «خیر» گفته شده است. این تعبیر نشان می دهد که اسلام ثروت و سرمایه ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می داند و بر افکار نادرست آنها که ثروت را ذاتاً چیز بدی می دانند خط بطلان می کشد.

در ضمن این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد خیر نیست بلکه شر و نکبت است. مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید «بالمعروف» اشاره به این است که وصیت باید از نظر مبلغ و مقدار و از نظر شخصی که وصیت به نام او شده و هم از جهات دیگر به گونه ای باشد که عرف عقلا آن را عملی شایسته بدانند. نه یکنوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.



(آیه ۱۸۱) هنگامی که وصیت جامع ویژگیهای بالا باشد، از هر نظر محترم و مقدّس است و هرگونه تغییر و تبدیل در آن ممنوع و حرام است. آیه می‌گوید: «پس کسانی که بعد از شنیدنش آن را تغییر دهند گناه آن، تنها بر کسانی است که آن (وصیت) را تغییر می‌دهند» (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ).

و اگر گمان کنند که خداوند از توطئه‌هایشان خبر ندارد سخت در اشتباهند. «خداوند، شنوا و داناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آیه فوق اشاره به این حقیقت است که خلافکاریهای «وصی» (کسی که عهده‌دار انجام وصایا است) هرگز اجر و پاداش وصیت‌کننده را از بین نمی‌برد. او به اجر خود رسیده، تنها گناه برگردن وصی است که تغییری در کمیت یا کیفیت و یا اصل وصیت داده است.

(آیه ۱۸۲) تا به اینجا این حکم اسلامی کاملاً روشن شد که هرگونه تغییر و تبدیل در وصیت، به هر صورت و به هر مقدار باشد، گناه است. اما از آنجا که هر قانونی استثنایی دارد، در این آیه می‌گوید: «وکسی که از انحراف وصیت‌کننده (و تمایل یک‌جانبه او به بعضی ورثه)، یا از گناه او (که مبادا وصیت به کار خلافی کند) بترسد، و میان آنها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست؛ (و مشمول حکم تبدیل وصیت نمی‌باشد). خداوند، آمرزنده و مهربان است» (فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین، استثنا مربوط به مواردی است که وصیت به‌طور شایسته صورت نگرفته، فقط در اینجا وصی حق تغییر دارد. البته اگر وصیت‌کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می‌نماید تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصاً اقدام به تغییر می‌کند. تعبیر «جنف» که به معنی انحراف از حق و تمایل یک‌جانبه است، اشاره به انحرافات است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت‌کننده می‌شود و تعبیر به «إثم» اشاره به انحرافات عمدی است.

### نکته‌ها:

۱. **فلسفه وصیّت** - از قانون ارث تنها یک عدّه از بستگان آن‌هم روی حساب معیّنی بهره‌مند می‌شوند در حالی که شاید عدّه دیگری از فامیل و احیاناً بعضی از دوستان و آشنایان نزدیک، نیاز مبرمی به کمکهای مالی داشته باشند. و نیز در مورد بعضی از وارثان گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست. بدین‌رو، اسلام در کنار قانون ارث، قانون وصیّت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می‌دهد نسبت به یک‌سوم از اموال خود، برای بعد از مرگ خویش، تصمیم بگیرند. از اینها گذشته، گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد اما در زمان حیاتش به دلایلی موفق نشده. منطبق عقل ایجاب می‌کند برای انجام این کارهای خیر، دست‌کم برای بعد از مرگش محروم نماند. مجموع این امور موجب شده است که قانون وصیّت در اسلام تشریح گردد.

البته وصیّت منحصر به موارد فوق نیست بلکه انسان باید وضع دیون خود و امانتهایی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیّت مشخص کند به گونه‌ای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا حقوق الهی که برعهده اوست وجود نداشته باشد.

در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی در زمینه وصیّت شده؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) می‌خوانیم: «کسی که بدون وصیّت از دنیا برود، مرگ او مرگ جاهلیت است.»

۲. **عدالت در وصیّت** - در روایات اسلامی تأکیدهای فراوانی روی «عدم جور» و «عدم ضرار» در وصیّت دیده می‌شود که از مجموع آن استفاده می‌شود: همان اندازه که وصیّت کار شایسته و خوبی است، تعدی در آن مذموم و از گناهان کبیره است.

در حدیثی امام باقر(ع) فرمود: «کسی که در وصیّتش عدالت را رعایت کند، همانند این است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد و کسی که

در وصیّتش تعدّی کند نظر لطف پروردگار در قیامت از او برگرفته خواهد شد.»  
تعدّی و جور و ضرار در وصیّت آن است که انسان بیش از ثلث وصیّت کند و ورثه را از حقّ مشروعشان بازدارد یا اینکه تبعیضهای ناروایی به خاطر حب و بغضهای بی دلیل انجام دهد.

آیه ۱۸۳ روزه سرچشمه تقوا - به دنبال چند حکم مهم اسلامی، در اینجا به بیان یکی دیگر از این احکام که از مهم ترین عبادات محسوب می شود می پردازد و آن روزه است. با همان لحن تأکید آمیز گذشته می گوید: «ای افرادی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ).

سپس فلسفه این عبادت انسان ساز را چنین بیان می کند: «تا پرهیزگار شوید» (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

(آیه ۱۸۴) در این آیه برای اینکه باز از سنگینی روزه کاسته شود، چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می کند. نخست می فرماید: «چند روز معدودی را» باید روزه بدارید (أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ).

دیگر اینکه: «و هرکس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را» روزه بدارد (فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ).

سوم: «و بر کسانی که روزه برای آنها طاقت فرساست، (همچون بیماران، پیرمردان و پیرزنان)، لازم است کفّاره بدهند: مسکینی را اطعام کنند» (وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ).

«و کسی که کار خیری انجام دهد، برای او بهتر است» (فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ).

در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که: «و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید» (وَ أَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ).

و این جمله تأکید دیگری بر فلسفه روزه است. و اینکه عبادت روزه - همانند

سایر عبادات - چیزی بر جاه و جلال خدا نمی‌افزاید بلکه فواید آن عاید عبادت‌کنندگان می‌شود.

(آیه ۱۸۵) در این آیه زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه‌های آن را شرح می‌دهد. نخست می‌گوید: روزه، در چند روز معدود «ماه رمضان است» (شَهْرُ رَمَضَانَ).

«ماهی که قرآن، در آن نازل شده است» (الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ).

قرآنی که «برای راهنمایی مردم، و نشانه‌های هدایت، و فرق میان حق و باطل است» (هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ).

سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تأکید بازگو کرده می‌گوید: «پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد روزه ندارد. و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد» (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ).

قرآن با تکرار این حکم می‌خواهد به مسلمانان بفهماند همان‌گونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است، افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می‌باشد که مخالفت با آن گناه است.

در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریح روزه پرداخته، می‌گوید: «خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را» (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ).

اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یک نوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجام آن راحتی و آسایش می‌باشد هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی.

سپس می‌افزاید: «هدف این است که این روزها را تکمیل کنید» (وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ).

یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یک‌ماه روزه بخورد. به همین

دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام، روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد.

و در آخرین جمله می فرماید: «و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید؛ باشد که شکرگزاری کنید» (وَلْتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

### نکته‌ها:

۱. اثرات تربیتی، اجتماعی و بهداشتی روزه - از فواید مهم روزه این است که روح انسان را تلطیف و اراده انسان را قوی و غرایز او را تعدیل می کند. روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب همچنین لذت جنسی چشم پوشد و عملاً ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست. او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.

در حقیقت، بزرگ ترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است. روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد. جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (تا پرهیزگار شوید)، اشاره به همه این حقایق است. و نیز حدیث معروف «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ» (روزه، سپری در برابر آتش است) اشاره به همین موضوع می باشد.

و نیز از پیامبر (ص) روایت شده است: «بهشت را دری است به نام ریّان (سیراب) که جز روزه داران از آن وارد نشوند.»

در خبری دیگر آمده است: و چون آخرین نفر آنها وارد شد آن در بسته می شود.

اثر اجتماعی روزه - بر کسی پوشیده نیست، روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است. از امام صادق (ع) روایت شده که هشام بن حکم از علّت تشریح روزه پرسید. امام فرمود: «علّت روزه گرفتن آن است که به سبب آن

توانگر و تهیدست برابر شوند زیرا توانگر رنج گرسنگی را نمی داند تا به تهیدست رحم کند چراکه توانگر هرگاه چیزی بخواد می تواند آن را فراهم آورد. از این رو خدای عزوجل خواست تا میان آفریدگانش برابری (وهمدردی) ایجاد کند و رنج گرسنگی و سختی را به توانگر بچشاند تا بر ناتوان دل بسوزاند و به گرسنه رحم کند.»

**اثر بهداشتی و درمانی روزه - در علم طب، اثر معجزه آسای امساک در درمان انواع بیماریها به اثبات رسیده زیرا می دانیم عامل بسیاری از بیماریها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است چون مواد اضافی جذب نشده به صورت چربی های مزاحم در نقاط مختلف بدن یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابه لای عضلات بدن در واقع لجن زارهای مستعفی برای پرورش انواع میکروبیهای بیماریهای عفونی است و بهترین راه مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است.**

روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند و در واقع بدن را خانه تکانی می کند.

در حدیث معروفی پیامبر اسلام می فرماید: «صَوْمُوا تَصِحُّوا» (روزه بگیرید تا سالم مانید).

و در حدیث دیگری فرمود: «الْمَعْدَةُ بَيْتٌ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ» (معدة، خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروها).

**۲. روزه در امتهای پیشین - از تورات و انجیل فعلی نیز برمی آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند.**

و نیز از تورات برمی آید که موسی (ع) چهل روز روزه داشته است. همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند. حضرت مسیح نیز، چنانکه از انجیل استفاده می شود، چهل روز روزه داشته

است.

به این ترتیب، اگر قرآن می‌گوید: «كَمَا كُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در منابع مذاهب دیگر، حتی بعد از تحریف، به چشم می‌خورد.

**۳. امتیاز ماه مبارک رمضان -** اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن در این ماه نازل گردیده و در روایات اسلامی نیز آمده است که همه کتابهای بزرگ آسمانی تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن در این ماه نازل شده‌اند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «تورات در ششم ماه مبارک رمضان، انجیل در دوازدهم و زبور در هیجدهم و قرآن مجید در شب قدر نازل گردیده است.»  
به این ترتیب، ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است. برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هرچه بیشتر و عمیق‌تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شست و شو دهد.

**آیه ۱۸۶ شأن نزول:** کسی از پیامبر (ص) پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم، یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟ آیه نازل شد. (و به آنها پاسخ داد که خدا به بندگانش نزدیک است).

**تفسیر: سلاحي به نام دعا و نیایش -** از آنجاکه یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مسئله دعا و نیایش است، این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می‌گوید: «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، بگو: من نزدیکم» (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ).

نزدیک‌تر از آنچه تصور کنید، نزدیک‌تر از شما به خودتان و نزدیک‌تر از شریان گردنتان. چنانکه در آیه ۱۶ سوره ق می‌خوانیم: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم).

سپس می‌افزاید: «دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ

می‌گویم) «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ».

«پس، باید دعوت مرا بپذیرند» (فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي).

«و به من ایمان بیاورند» (وَأَلِّمُوا بِي).

«تا راه یابند» و به مقصد برسند (لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ).

جالب اینکه در این آیه، خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان. و از این، نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است.

«دعا» یک نوع خودآگاهی و بیداری دل و اندیشه و پیوند باطنی با مبدأ همه نیکیها و خوبیهاست.

دعا یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است و انسان به وسیله آن توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند. همان‌طور که همه عبادات اثر تربیتی دارد، دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و آن‌ها که می‌گویند دعا فضولی در کار خداست! و خدا هرچه مصلحت باشد انجام می‌دهد، توجه ندارند که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می‌شود. هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌گردد.

از این رو می‌بینیم امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تَنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ» (در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد).

دانشمندی می‌گوید: وقتی که ما نیایش می‌کنیم خود را به قوه پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌سازیم.

آیه ۱۸۷ شأن نزول: از روایات اسلامی استفاده می‌شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند، چنانچه کسی در شب به خواب می‌رفت سپس بیدار می‌شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود. همچنین در آن زمان، آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم



شده بود.

یکی از یاران پیامبر (ص) به نام مطعم بن جبیر که مرد ضعیفی بود، با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد. همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند، به خاطر خستگی خواب او را ربود. وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم. با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود، برای حفر خندق - در آستانه جنگ احزاب - در اطراف مدینه حاضر شد. در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بی هوش شد. پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند، شبهای ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

**تفسیر: توسعه در حکم روزه - چنانکه در شأن نزول خواندیم، در آغاز اسلام، آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود. همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب. و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه.**

این آیه که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است، نخست می گوید: «آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهایی که روزه می گیرید، حلال است» (أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ)¹.

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته می گوید: «آنها لباس شما هستند؛ و شما لباس آنها» هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیا به بدن حفظ

---

«رفت» به معنی سخن گفتن پیرامون مسائل جنسی است و گاه به معنی آمیزش جنسی به کار می رود و در آیه مورد بحث از این قبیل است.

می‌کند و از سوی دیگر، عیوب او را می‌پوشاند. از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی. این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می‌گوید: «خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید (و این کار ممنوع را انجام می‌دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید» (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیش‌تر نشوید، خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

«اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته، طلب نمایید» (فَالَّذِينَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

سپس به بیان دومین حکم می‌پردازد می‌گوید: «و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد» (وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبْيُنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می‌گوید: «سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید» (ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ).

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه‌داران. همچنین نشان‌دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می‌شود.

سرانجام به چهارمین حکم پرداخته می‌گوید: «و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید» (وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ).

بیان این حکم مانند استثنایی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف - که حداقل مدت آن سه روز است - روزه می‌گیرند، اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه به تمام احکام گذشته اشاره کرده می‌گوید: «این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا).  
زیرا نزدیک شدن به مرز و سوسه‌انگیز است و گاه سبب می‌شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری «خداوند این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزگار گردند» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ).  
آغاز و پایان، تقواست - جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهایی از آن تقواست. همین تعبیر در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). این نشان می‌دهد که تمام این برنامه‌ها وسیله‌ای هستند برای پرورش روح تقوا و خویشترن داری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسؤولیت در انسانها.

(آیه ۱۸۸) این آیه به یک اصل مهم اسلامی اشاره می‌کند که در همه مسائل اقتصادی حاکم است و به یک معنی می‌شود تمام ابواب فقه اسلامی را در بخش اقتصاد زیر پوشش آن قرار داد. نخست می‌فرماید: «و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید» (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ)\*.  
مفهوم آیه فوق عمومیت دارد و هرگونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق، مشمول این نهی الهی است.

همچنین تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند و پایه و اساس عقلایی ندارد مشمول این آیه است.

جالب اینکه قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات روزه (۱۸۲ - ۱۸۷) نشانه یک نوع همبستگی در میان این دو است. در اینجا نهی از خوردن و آشامیدن به خاطر انجام یک عبادت الهی می‌کند و در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است و در واقع هر دو شاخه‌هایی از تقوا محسوب می‌شود، همان تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است.

«باطل» به معنی زایل و از بین رونده است.

تعبیر «أکل» (خوردن) معنی وسیعی دارد و هرگونه تصرفی را شامل می‌شود. سپس در ذیل آیه به یک نمونه بارز «أکل مال به باطل» (خوردن اموال مردم به ناحق) اشاره کرده که بعضی از مردم آن را حق خود می‌شمردند به گمان اینکه به حکم قاضی آن را به چنگ آورده‌اند. می‌فرماید: «و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به‌عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می‌دانید» این کار، گناه است (و تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْأَثَمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

**رشوه‌خواری بلای بزرگ جامعه‌ها - یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم‌ترین زمانها دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیش‌تر ادامه دارد، بلای رشوه‌خواری است که یکی از بزرگ‌ترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می‌شود قوانین که قاعدتاً باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد، به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند، به کار بیفتد.**

بدیهی است که اگر باب رشوه‌گشوده شود، قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازه‌ای در دست اقویا برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعیفا خواهد شد. لذا در اسلام رشوه‌خواری یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

قابل توجه است که زشتی رشوه سبب می‌شود که این هدف شوم در لابه‌لای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه‌خوار و رشوه‌دهنده از نامهایی مانند هدیه، تعارف، حق‌الزحمه و انعام استفاده کنند. ولی این تغییر نامها به هیچ‌وجه تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد و در هر صورت، پولی که از این طریق گرفته می‌شود حرام و نامشروع است.

در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن اشعث بن قیس می‌خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوی خود در محکمه عدل علی (ع) به رشوه متوسل شد و شبانه ظرفی پر از حلوا لذیذ به در خانه حضرت آورد و نام آن را هدیه

گذاشت. علی(ع) برآشفتم و فرمود: «سوگواران بر عزایت اشک بریزند. آیا با این عنوان آمده‌ای که مرا فریب دهی و از آیین حق بازداری؟... به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنهاست به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ظلم بگیرم، هرگز نخواهم کرد. دنیای شما از برگ جویده‌ای در دهان ملخ برای من کم‌ارزش‌تر است. علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار؟...»

اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه‌ای محکوم کرده است. در تاریخ زندگی پیامبر اکرم(ص) می‌خوانیم که به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه‌ای در شکل هدیه پذیرفته. حضرت برآشفتم و به او فرمود: «كَيْفَ تَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقِّهِ» (چرا آنکه حق تو نیست می‌گیری؟) او در پاسخ با معذرت‌خواهی گفت: آنچه گرفتم هدیه‌ای بود ای پیامبر خدا. حضرت فرمود: «اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید، آیا مردم به شما هدیه می‌دهند!» سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت‌المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.

چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز را پای بت رشوه‌خواری قربانی نکنند.

**آیه ۱۸۹ شأن نزول:** جمعی از یهود از پیامبر اسلام پرسیدند هلال ماه برای چیست و چه فایده دارد؟ آیه نازل شد و فواید مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسانها بیان کرد.

**تفسیر:** همان‌طور که در شأن نزول آمده است، گروهی در مورد هلال ماه از پیامبر اکرم(ص) پرسشهایی داشتند. قرآن سؤال آنها را به این صورت منعکس کرده می‌فرماید: «درباره هلالهای ماه از تو سؤال می‌کنند» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ). از جمله «يَسْأَلُونَكَ» که به صورت فعل مضارع به کار رفته، معلوم می‌شود این سؤال چندین بار از پیامبر شده است.

سپس می‌فرماید: «بگو: آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است» (قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ).

هم در زندگی روزانه از آن استفاده می‌کنند و هم در عبادت‌هایی که وقت معینی در سال دارد. در حقیقت، ماه یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می‌شود که مردم - اعمّ از باسواد و بی‌سواد - در هر نقطه‌ای از جهان باشند می‌توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند.

و این یکی از امتیازات قوانین اسلام است که دستورهای آن بر طبق مقیاسهای طبیعی قرار داده شده است زیرا مقیاسهای طبیعی وسیله‌ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان اثری بر آن نمی‌گذارد.

سپس در ذیل آیه به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم آن به وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده، به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می‌کند. می‌فرماید: «و (آن‌چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج که جامهٔ احرام می‌پوشیدند، از درِ خانه وارد نمی‌شدند و از نقبِ پشتِ خانه وارد می‌شدند، نکنید). کارِ نیک، آن نیست که از پشتِ خانه‌ها وارد شوید؛ بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از درِ خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید» (وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

این آیه مفهوم گسترده‌ای دارد و از همین جا می‌توان پیوند میان آغاز و پایان آیه را پیدا کرد که برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیر دینی باید از راه صحیح وارد شد و نه از راه‌های انحرافی و وارونه، و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که در هلال ماه تعیین می‌شود، انجام گیرد.

جمله «لَيْسَ الْبِرُّ» ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که سؤال شما از اهلهٔ ماه به جای سؤال از معارف دینی، همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از سوراخی که پشت درِ خانه زده وارد می‌شود، چه کار نازیبایی! **سؤالات مختلف از شخص پیامبر - در پانزده مورد از آیات قرآن جمله** «يَسْأَلُونَكَ» آمده که نشان می‌دهد مردم بارها سؤالات مختلفی در مسائل گوناگون

از پیغمبر اکرم (ص) داشتند. جالب اینکه پیامبر نه تنها ناراحت نمی شد بلکه با آغوش باز از آن استقبال می کرد و از طریق آیات قرآنی به آنها پاسخ می داد.

سؤال کردن یکی از حقوق مردم در برابر رهبران است.

سؤال کلید حل مشکلات است. سؤال دریچه علوم است. سؤال وسیله انتقال دانشهاست.

اصولاً طرح سؤالهای مختلف در هر جامعه نشانه جنب و جوش افکار و بیداری اندیشه هاست و وجود این همه سؤال در عصر پیامبر نشانه تکان خوردن افکار مردم آن محیط در پرتو قرآن و اسلام است.

**آیه ۱۹۰ شأن نزول:** این آیه نخستین آیه ای بود که درباره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد. پس از نزول این آیه پیامبر اکرم (ص) با آنها که از در پیکار درآمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که پیکار نداشتند خودداری می کرد و این ادامه داشت تا دستور «أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» که اجازه پیکار با همه مشرکان را می داد، نازل گشت.

**تفسیر:** در این آیه، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می کشند صادر کرده می فرماید: «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند نبرد کنید» (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ).

تعبیر «فی سبیل اللّٰه»، هدف اصلی جنگهای اسلامی را روشن می سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقام جویی یا جاه طلبی یا کشورگشایی و یا به دست آوردن غنایم نیست. همین هدف در تمام ابعاد جنگ اثر می گذارد، کمیت و کیفیت جنگ، نوع سلاحها و چگونگی رفتار با اسیران را به رنگ «فی سبیل اللّٰه» درمی آورد.

سپس قرآن به رعایت عدالت، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان توصیه کرده می فرماید: «و از حد تجاوز نکنید» (وَلَا تَعْتَدُوا).

«که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد» (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچ گونه تعدی و تجاوز نباید در آن باشد. به همین دلیل، در جنگهای اسلامی - برخلاف جنگهای عصر ما -

رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است. مثلاً افرادی که سلاح به زمین بگذارند و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده‌اند یا قدرت بر جنگ ندارند همچون مجروحان، پیرمردان، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار بگیرند. باغستانها و گیاهان و زراعتها را نباید از بین ببرند و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.

(آیه ۱۹۱) این آیه که دستور آیه قبل را تکمیل می‌کند، با صراحت بیش‌تری سخن می‌گوید می‌فرماید: «و آنها را [= بت پرستانی که از هیچ‌گونه جنایتی ابا ندارند] هر کجا یافتید، به قتل برسانید؛ و از آنجا که شما را بیرون ساختند [= مکه] آنها را بیرون کنید؛ چراکه این یک دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ آخِرِ جُوهِهِمْ مِنْ حَيْثُ آخَرِ جُوهِكُمْ).

سپس می‌افزاید: «و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است» (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ).

«فتنه» از «فتن» به معنی قرار دادن طلا در آتش برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است. واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن ده‌ها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است ولی تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد بازمی‌گردد.

از آنجا که آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن، در سرزمین مکه رایج شده بود و حرم امن خدا را آلوده کرده بود و فساد آن از قتل و کشتار هم بیش‌تر بود، آیه مورد بحث می‌گوید: به خاطر ترس از خونریزی، دست از پیکار با بت پرستی بر ندارید که بت پرستی از قتل بدتر است.

سپس قرآن به مسأله دیگری در همین رابطه اشاره کرده می‌فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگه دارند و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود. بدین لحاظ «با آنها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم) جنگ نکنید؛ مگر اینکه در آنجا با شما بجنگند» (وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقَاتِلُوكُمْ



فیه).

«پس اگر (در آنجا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید. چنین است جزای کافران!» (فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ).  
چراکه وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان داده شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا هرگز سوءاستفاده نکنند.

(آیه ۱۹۲) ولی از آنجا که اسلام همیشه انذار و بشارت را با هم می‌آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنهکاران فراهم کند، در این آیه راه بازگشت را به روی آنها گشوده می‌فرماید: «و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

(آیه ۱۹۳) در این آیه به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده می‌فرماید: «و با آنها پیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند» (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ).

«و دین، مخصوص خدا گردد» (وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ).

سپس می‌افزاید: «پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (مزاحم آنها نشوید؛ زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست» (فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ).

در ظاهر سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده: از میان بردن فتنه‌ها، محو شرک و بت پرستی، جلوگیری از ظلم و ستم.

**مسأله جهاد در اسلام** - از آنجا که همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها اهداف انبیا را مزاحم خویش می‌دیدند، در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند.

از طرفی دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و درهم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند.

جهاد یک قانون عمومی در عالم حیات است و تمام موجودات زنده برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه‌اند.

به هر حال، یکی از افتخارات ما مسلمانان، آمیخته بودن دین با مسأله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه‌های دینی است. منتها جهاد اسلامی اهدافی را تعقیب می‌کند و آنچه ما را از دیگران جدا می‌سازد همین است. چنانکه در آیات فوق خواندیم، جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده شده است:

**۱. جهاد برای خاموش کردن فتنه‌ها - به عبارت دیگر، جهاد ابتدایی آزادی‌بخش.**

می‌دانیم: خداوند دستورها و برنامه‌هایی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببیند و بر سر راه دعوت انبیا موانعی ایجاد نماید، آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت‌آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند تا مردم از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند.

**۲. جهاد دفاعی - تمام قوانین آسمانی و بشری، به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می‌دهد برای دفاع از خویشتن به‌پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار برد و از هرگونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند، این نوع جهاد را جهاد دفاعی می‌نامند.**

جنگهایی مانند: جنگ احزاب، احد، مونه، تبوک، حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی، جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است.

**۳. جهاد برای محو شرک و بت پرستی - اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می‌شمرد، هیچ‌کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی‌کند. به همین**

دلیل، به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند فرصت کافی می‌دهد که با مطالعه و تفکر، آیین اسلام را بپذیرند و اگر نپذیرفتند با آنها به صورت یک اقلیت هم‌پیمان (اهل ذمه) معامله می‌کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل، با آنها همزیستی مسالمت‌آمیز برقرار می‌کند. در عین حال نسبت به شرک و بت پرستی، سختگیر است زیرا شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین بلکه یک خرافه است و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی که باید به هر قیمت ممکن آن را ریشه کن ساخت.

از آنچه تاکنون گفتیم روشن می‌شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطقی عقل هماهنگ ساخته است و هرگز آن را وسیله سلطه جویی و استعمار و استثمار قرار نداده است. ولی می‌دانیم، دشمنان اسلام به خصوص ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق، سخنان زیادی بر ضد مسأله جهاد اسلامی ایراد کرده‌اند و به این قانون الهی سخت هجوم برده‌اند. به نظر می‌رسد وحشت از پیشرفت اسلام در جهان، به خاطر معارف قوی و برنامه‌های حساب شده، سبب شده که از اسلام چهره دروغین و وحشتناکی بسازند تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.

**۴. جهاد برای حمایت از مظلومان - حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان،**  
در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد. اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می‌شود بی تفاوت باشند و این دستور یکی از ارزشمندترین دستورهای اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می‌دهد.

(آیه ۱۹۴) مشرکان «مکه» می‌دانستند که جنگ در ماه‌های حرام (ذی القعدة؛ ذی الحجّه؛ محرم؛ رجب) از نظر اسلام جایز نیست. به همین دلیل، در نظر داشتند مسلمانان را غافلگیر ساخته و در ماه‌های حرام به آنها حمله‌ور شوند. شاید گمانشان این بود که اگر آنها احترام ماه‌های حرام را نادیده بگیرند، مسلمانان به مقابله بر نمی‌خیزند. آیه مورد بحث به این پندارها پایان داد و نقشه‌های احتمالی

آنها را نقش بر آب کرد و دستور داد: اگر آنها در ماه‌های حرام دست به اسلحه ببرند، مسلمانان در مقابل آنها بایستند. می‌فرماید: «ماه حرام، در برابر ماه حرام است» (الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ).

اگر دشمنان احترام آن را شکستند و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید «و تمام حرامها (قابل) قصاص است» (وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ).

این در واقع یک نوع قصاص است تا هرگز مشرکان به فکر سوءاستفاده از احترام ماه حرام یا سرزمین محترم مکه نیفتند.

«حُرْمَات» جمع «حرمه» به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت. حَرَم را از این جهت حَرَم گفته‌اند که محل محترمی است و هتک آن جایز نیست. اعمال نامشروع و قبیح را از این جهت حرام می‌گویند که ممنوعیت دارد.

سپس به یک دستور عمومی اشاره کرده می‌گوید: «و (به‌طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید (و زیاده‌روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزگاران است» (فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ).

اسلام برخلاف مسیحیت کنونی که می‌گوید: «... هر کس که به رخساره راست تو طپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان»<sup>۱</sup> چنین دستوری نمی‌دهد چراکه این دستور انحرافی باعث جرأت و جسارت ظالم و تجاوزگر است. حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی‌کنند و کم‌ترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر - که آن هم برخلاف دستور اسلام است - جواب می‌گویند.

اسلام به هر کس حق می‌دهد که اگر به او تعدی شود به همان مقدار مقابله

کند. تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات - این است منطق اسلام.

و این که در پایان آیه می‌گوید خدا با پرهیزگاران است، اشاره به این است که آنها را در مشکلات تنها نمی‌گذارد و یاری می‌دهد.

(آیه ۱۹۵) این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کارآزموده نیاز دارد، به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد چرا که از سربازان که عامل تعیین‌کننده سرنوشت جنگ هستند، بدون وسائل و تجهیزات کافی اعم از سلاح، مهمات، وسیله نقل و انتقال، مواد غذایی و وسائل درمانی کاری ساخته نیست. بدین رو، در اسلام تأمین وسائل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده؛ از جمله در این آیه با صراحت دستور می‌دهد می‌فرماید: «و در راه خدا انفاق کنید؛ و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نینفکنید» (وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ).

در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده می‌فرماید: «و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد» (وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

**انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه است -** این آیه گرچه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر این حقیقت است که انفاق سبب نجات جامعه از مفاسد کشنده است زیرا هنگامی که مسأله انفاق به فراموشی سپرده شود و ثروتها در دست گروهی معدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می‌آید که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می‌شود.

بنابراین انفاق قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ» (داراییهای خود را با (دادن) زکات حفظ کنید).

(آیه ۱۹۶) قسمتی از احکام مهم حج - در این آیه احکام زیادی بیان شده است.

۱. ابتدا یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده می‌فرماید: «و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید» (وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ).

در واقع، قبل از هر چیز به سراغ انگیزه‌های این دو عبادت رفته و توصیه می‌کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او نباید چیز دیگری در کار باشد.

۲. بعد به سراغ کسانی می‌رود که پس از بستن احرام، به خاطر وجود مانعی مانند بیماری شدید و ترس از دشمن، موفق به انجام حج عمره نمی‌شوند. می‌فرماید: «و اگر محصور شدید، (و مانعی اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود» ذبح کنید، و از احرام خارج شوید (فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ).

۳. سپس به دستور دیگری اشاره کرده می‌فرماید: «و سرهای خود را نتراشید، تا قربانی به محلش برسد» و در قربانگاه ذبح شود (وَ لَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ).

۴. سپس می‌فرماید: «و اگر کسی از شما بیمار بود، و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیّه و کفّاره‌ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد» (فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ).

«نُسُكٍ» جمع «نُسُكَةٍ» به معنی حیوان ذبح شده است. این واژه به معنی عبادت نیز آمده است.

در واقع، شخص مخیر در میان این سه کفّاره (روزه؛ صدقه؛ ذبح گوسفند) می‌باشد.

۵. سپس می‌افزاید: «وهنگامی که (از بیماری و دشمن) درامان بودید، هرکس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است» ذبح کند (فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ).

اشاره به اینکه در حج تمتع، قربانی کردن لازم است و فرق نمی‌کند این قربانی شتر باشد یا گاو و یا گوسفند؛ و بدون آن، از احرام خارج نمی‌شود.

۶. سپس به بیان حکم کسانی می‌پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند. می‌فرماید: «و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد. این، ده روز کامل است» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ).

بنابراین، اگر قربانی یافت نشود یا وضع مالی انسان اجازه ندهد جبران آن ده روز روزه است.

تعبیر به «کامله» اشاره به این است که روزه ده روز می‌تواند به‌طور کامل جانشین قربانی شود و زوآر خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند.

۷. بعد به بیان حکم دیگری پرداخته می‌گوید: «این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد [= اهل مکه و اطراف آن نباشد]» (ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ).

بنابراین، کسانی که اهل مکه یا اطراف آن باشند، حج تمتع ندارند و وظیفه آنها حج قرآن یا افراد است - شرح این موضوع در کتب فقهی آمده است.

بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه دستور به تقوا می‌دهد می‌فرماید: «و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید که او، سخت کیفر است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

این تأکید شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند چرا که کوتاهی در آن گاهی سبب فساد حج و از بین رفتن برکات مهم آن می‌شود.

اهمیت حج در میان وظایف اسلامی - حج از مهم‌ترین عباداتی است که در

اسلام تشریح شده و دارای آثار و برکات فراوان و بی شماری است. حج مراسم مهمی است که پشت دشمنان را می لرزاند و هر سال خون تازه‌ای در عروق مسلمانان جاری می‌سازد.

حج عبادتی است که امیرمؤمنان علی (ع) آن را پرچم و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خود، به هنگام وفات فرمود: «خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان، تا زنده‌اید آن را وامگذارید که اگر رها شود، (از عذاب الهی) مهلت داده نخواهید شد.» و بلاى الهی شما را فرا خواهد گرفت.

**اقسام حج:** فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) حج را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: حج تمتع، حج قرآن و افراد. حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه ۴۸ میل (حدود ۸۶ کیلومتر) یا بیش تر باشد و حج قرآن و افراد مربوط به کسانی است که در کم تر از این فاصله زندگی می‌کنند.

در حج تمتع نخست عمره را به جا می‌آورند سپس از احرام بیرون می‌آیند بعد مراسم حج را در ایام مخصوص آن انجام می‌دهند. ولی در حج قرآن و افراد اول مراسم حج به جا آورده می‌شود و بعد از پایان آن مراسم عمره با این تفاوت که در حج قرآن قربانی به همراه می‌آورند و در حج افراد این قربانی نیست.

(آیه ۱۹۷) قرآن در این آیه احکام حج را تعقیب می‌کند و دستورهای جدیدی می‌دهد. نخست می‌فرماید: «حج، در ماه‌های معینی است» (الحجُّ أشهرٌ معلوماتٌ).

منظور ماه‌های شوال، ذی‌قعدة و ذی‌حجه است.

۲. سپس به دستور دیگری در مورد آنها که با بستن احرام مناسک حج را آغاز می‌کنند اشاره کرده می‌فرماید: «و کسانی که (با احرام بستن و شروع به مناسک حج،) حج را بر خود فرض کرده‌اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست» (فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ



### فِي الْحَجِّ).

به این ترتیب، محیط حج باید از تمتعات جنسی، همچنین گناهان و گفت‌وگوهای بی‌فایده و کشمکش‌های بیهوده پاک باشد زیرا محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یک‌باره از جهان ماده جدا شود و به عالم ماورای ماده راه یابد. در عین حال رشته الفت و اتحاد و اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است.

در مرحله بعد به مسائل معنوی حج و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده می‌فرماید: «و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند» (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ).

و این بسیار لذت‌بخش است که «کارهای نیک» در محضر او انجام می‌شود. و در ادامه همین مطلب می‌فرماید: «و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است. و از من بپرهیزید ای خردمندان!» (و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقَوْنَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ).

این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت بوده باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید. در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه‌های زنده فداکاری ابراهیم(ع) و جلوه‌های خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می‌شود. آنهاکه روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده دارند می‌توانند برای یک عمر از این سفر بی‌نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند.

(آیه ۱۹۸) در این آیه به رفع پاره‌ای از اشتباهات در زمینه مسأله حج پرداخته می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ). در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج هرگونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافری را گناه می‌دانستند و حج کسانی را که چنین می‌کردند باطل می‌شمردند. آیه فوق این حکم جاهلی را بی‌ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود: هیچ

مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید، یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید.

اضافه بر این، مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف به سوی خانه خدا می تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد.

سپس در ادامه آیه عطف توجّه به مناسک حج کرده می فرماید: «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید» (فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ).

«او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود؛ و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید» (وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ).

(آیه ۱۹۹) و در ادامه همین معنی می فرماید: «سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید» (ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ).

«افاضه» از ماده «فیض» به معنی جریان و ریزش آب است. و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جایی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می کنند بی شباهت به یک نهر جاری نیست، این تعبیر به کار می رود.

در روایات آمده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قائل بودند؛ از جمله اینکه می گفتند: ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم زیرا عرفات از حرم مکه بیرون است. قرآن در آیه فوق بر این اوهام خطّ بطلان کشید و به مسلمانان دستور داد در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعرالحرام سپس به سوی منی کوچ کنند.

در پایان آیه دستور به استغفار و توبه می دهد می فرماید: «و از خداوند، آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده مهربان است» (وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آمرزش بطلبید از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات

و برابری حج است.

در این بخش از آیات به سه موقف حج اشاره شده: عرفات که محلّی در بیست کیلومتری مکه است، سپس وقوف در مشعرالحرام یا مزدلفه و سوم سرزمین منی که محلّ قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است.

### نکته‌ها:

۱. **نخستین موقف حج** - زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره راهی مراسم حج می‌شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است. در نامگذاری سرزمین عرفات به این نام، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که این سرزمین محیط بسیار آماده‌ای برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک اوست. به راستی آن جذبۀ معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می‌کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست. تنها باید رفت و مشاهده کرد - همه یک‌نواخت، همه بیابان‌نشین، همه از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده در زیر آن آسمان نیلی و در آن هوای پاک از آلودگی گناه، در آنجا که از لابه‌لای نسیمش صدای زمزمۀ جبرئیل و آهنگ مردانۀ ابراهیم خلیل و طنین حیاتبخش صدای پیامبر اسلام (ص) شنیده می‌شود. در این سرزمین خاطره‌انگیز که گویا دریچه‌ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده، انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سرمست می‌شود و لحظه‌ای با زمزمۀ تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می‌گردد بلکه در درون وجود خود، خودش را هم که عمری است گم کرده و به دنبالش می‌گردد پیدا می‌کند و به حال خویشتن نیز عارف می‌گردد. آری این سرزمین را عرفات می‌نامند.

۲. **مشعرالحرام، دومین موقف حج** - «مشعر» از ماده «شعور» است. در آن شب تاریخی (شب دهم ذی‌الحجه) که زائران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می‌کنند و شبی را تا به صبح روی ماسه‌های نرم در زیر آسمان پرستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده‌ای از رستاخیز بزرگ، قیامت است، در درون جامه معصومانه احرام، انسان جوشش چشمه‌های

تازه‌ای از اندیشه و فکر و شعور در درون خود احساس می‌کند و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می‌شنود، آنجا را «مشعر» می‌نامند.

**آیه ۲۰۰ شأن نزول:** از امام باقر(ع) روایت شده است: در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می‌شدند، در آنجا اجتماع می‌کردند و افتخارات نیاکان خود را برمی‌شمردند. آیه نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند.

**تفسیر:** این آیه همچنان ادامه بحثهای مربوط به حج است. نخست می‌گوید: «و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آنگونه که رسم آن زمان بود)؛ بلکه از آن هم بیش‌تر» (فَاذْأَقْضِيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا).

منظور از تعبیر فوق این نیست که هم نیاکانتان را ذکر کنید و هم خدا را؛ بلکه اشاره‌ای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پاره‌ای از مواهب لایق یادآوری هستند چرا به سراغ خدا نمی‌روید که عالم هستی از آن او و تمام نعمتهای جهان از ناحیه اوست، صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت همگان است. «ذکر خدا» در اینجا تمام اذکار الهی بعد از مراسم را شامل می‌شود.

سپس می‌افزاید: در این مراسم مردم دو گروهند: «بعضی از مردم می‌گویند: خداوند، به ما در دنیا نیکی عطاکن. ولی در آخرت بهره‌ای ندارند» (فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ).

(آیه ۲۰۱) «و بعضی می‌گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکی عطاکن، و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاه‌دار» (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

در حقیقت، این قسمت از آیات اشاره به خواسته‌های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است زیرا گروهی هم مواهب مادی دنیا را می‌خواهند و هم مواهب معنوی را، بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌طلبند.

در اینکه منظور از «حسنه» در آیه چیست؟ تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «کسی که خدا به او قلبی شاکر و زبان مشغول به ذکر حق و همسری باایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش بازداشته شده.»

البته «حسنه» به معنی هرگونه خیر و خوبی است و مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود. بنابراین، آنچه در روایت فوق آمده بیان مصداق روشن آن است.

(آیه ۲۰۲) در این آیه اشاره به گروه دوم کرده، همان گروهی که حسنۀ دنیا و آخرت را از خدا می‌طلبند. می‌فرماید: «آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره‌ای دارند؛ و خداوند، سریع‌الحساب است» (أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

در حقیقت، این آیه نقطه‌مقابل جمله‌ای است که در آیات قبل درباره‌ی گروه اول آمد که می‌فرماید: آنها نصیبی در آخرت ندارند.

(آیه ۲۰۳) این آیه آخرین آیه‌ای است که در اینجا درباره‌ی مراسم حج سخن می‌گوید و سنتهای جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان درهم می‌شکند و به آنها توصیه می‌کند که بعد از مراسم عید به یاد خدا باشند. می‌فرماید: «و خدا را در روزهای معینی یاد کنید: (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه).» (وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ).

این «اذکار» در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغاز آن نماز ظهر روز عید قربان و پایانش نماز روز سیزدهم است، جمله‌های الهام‌بخش زیر تکرار گردد: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيُّ مَا هَدَانَا اللَّهُ أَكْبَرُ عَلِيُّ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ».

سپس در دنبال این دستور می‌افزاید: «و هرکس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند» (فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ

عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِنْجَامَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى).

این تعبیر در حقیقت اشاره به نوعی تخییر در اداء ذکر خدا، میان دو روز و سه روز می باشد.

و در پایان آیه یک دستور کلی به تقوا داده می فرماید: «و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).

این جمله می تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج، گناهان گذشته شما را پاک کرده و همچون فرزندی که از مادر متولد شده است پاک از این مراسم باز می گردید، اما مراقب باشید بعداً خود را آلوده نکنید.

**آیه ۲۰۴ شأن نزول:** در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد گفته اند: این آیات درباره اخنس بن شریق نازل شده که مردی زیبا و خوش زبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر (ص) می کرد و سوگند می خورد که آن حضرت را دوست دارد و به خدا ایمان آورده است. پیامبر هم که مأمور به ظاهر بود، با او گرم می گرفت. ولی او در باطن مرد منافقی بود. در یک ماجرا زراعت بعضی از مسلمانان را آتش زد و چارپایان آنان را کشت. این سه آیه نازل شد و به این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد.

**تفسیر:** در این آیه به بعضی از منافقان اشاره کرده می فرماید: «و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ).

«ألد» به معنی کسی است که دشمنی شدید دارد و «خصام» معنی مصدری دارد و به معنی خصومت و دشمنی است.

(آیه ۲۰۵) سپس می افزاید: نشانه آن، این است که «هنگامی که روی بر می گردانند و (از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و

زراعتها و چارپایان را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد» (وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ).

آری اگر اینها در اظهار دوستی و محبت به پیامبر اسلام و پیروان او صادق بودند، هرگز دست به فساد و تخریب نمی‌زدند. ظاهر آنان دوستی خالصانه است اما در باطن، بی‌رحم‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنانند.

«حرث» به معنی زراعت و «نسل» به معنی اولاد است و بر اولاد انسان و غیر انسان اطلاق می‌شود. جمله *يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ*، تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسانها شامل می‌شود.

(آیه ۲۰۶) در این آیه می‌افزاید: «و هنگامی که به آنها گفته شود: از خدا بترسید (لجاجت آنان بیش‌تر می‌شود؛ و) لجاجت و تعصب، آنها را به گناه می‌کشاند» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ) ۱.

او نه به اندرز ناصحان گوش فرا می‌دهد و نه به هشدارهای الهی؛ بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلاف‌کاری‌هایش می‌افزاید. چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی‌کند. از این‌رو در پایان آیه می‌فرماید: «آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است» (فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ).

آیه ۲۰۷ شأن نزول: مفسر معروف اهل تسنن ثعلبی می‌گوید: هنگامی که پیامبر اسلام (ص) تصمیم گرفت مهاجرت کند و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی (ع) در بستر او بخوابد و پارچه سبزرنگی که مخصوص خود پیغمبر بود، روی خود بکشد.

در این هنگام خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند؟ هیچ‌کدام حاضر نشدند. به آنها وحی شد: اکنون علی (ع) در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین

بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (ع) نشستند جبرئیل می‌گفت: به‌به آفرین به تو ای علی، خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحثات می‌کند!

در این هنگام آیه نازل گردید. به همین دلیل، آن شب تاریخی به نام «لیلة المَبِیت» نامیده شده است.

**تفسیر:** گرچه این آیه در مورد هجرت پیغمبر و فداکاری علی (ع) نازل شده ولی مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود. می‌فرماید: «بعضی از مردم (باایمان و فداکار، همچون علی (ع) در لیلة المَبِیت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (ص)) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است» (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ).

جمله «وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین اینکه بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می‌کند و بالاترین بها را که همان خشنودی اوست، به انسان می‌پردازد.

قابل توجه اینکه فروشنده، انسان و خریدار، خدا و متاع، جان و بهای معامله، خشنودی ذات پاک اوست، در حالی که در موارد دیگر بهای این‌گونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است.

به هر حال، آیه فوق با توجه به شأن نزول یکی از بزرگ‌ترین فضائل علی (ع) است که در بیش‌تر منابع اسلامی ذکر شده است.

(آیه ۲۰۸) صلح جهانی تنها در سایه ایمان - بعد از اشاره به دو گروه (گروه مؤمنان بسیار خالص و منافقان مفسد) در آیات گذشته، همه مؤمنان را در این آیه مخاطب ساخته می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در صلح و آشتی درآید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً).



«سلم» و «سلام» در لغت به معنی صلح و آرامش است.

از مفهوم این آیه استفاده می‌شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکان‌پذیر است.

اصولاً در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و...) یک حلقهٔ محکم اتصال در میان قلوب بشر لازم است، این حلقهٔ اتصال تنها ایمان به خداست که مافوق این اختلافات است.

سپس می‌افزاید: «و از گامهای شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست» (وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

«خُطُوَات» جمع «خُطْوَه» به معنی گام و قدم است. در اینجا نیز این حقیقت تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت و تسلیم شدن در برابر انگیزه‌های دشمنی و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می‌شود و به مراحل حاد و خطرناک منتهی می‌گردد.

جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» متضمن استدلال زنده و روشنی است می‌گوید: دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست، او از آغاز آفرینش آدم، برای دشمنی با او کمر بست، با این حال چگونه تسلیم و سوسه‌های او می‌شوید؟

(آیه ۲۰۹) در این آیه به همهٔ مؤمنان هشدار می‌دهد: «و اگر بعد از (این همه) نشانه‌های روشن، که برای شما آمده است، لغزش کردید (و گمراه شدید)، بدانید (از چنگال عدالت خدا، فرار نتوانید کرد؛) که خداوند، توانا و حکیم است» (فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

برنامه روشن، راه روشن و مقصد هم معلوم است. با این حال جایی برای لغزش و قبول و سوسه‌های شیطانی نیست. اگر منحرف شوید قطعاً مقصّر خود شما هستید و بدانید خداوند قادر و حکیم شما را مجازات عادلانه خواهد کرد.

(آیه ۲۱۰) این آیه گرچه از آیات پیچیدهٔ قرآن به نظر می‌رسد ولی دقت روی تعبیرات آن ابهام را برطرف می‌سازد. در اینجا روی سخن به پیامبر (ص) است. می‌فرماید: «آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن)

انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند» و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است! (هَلْ يُنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ). «و همه چیز انجام شده» (وَقُضِيَ الْأَمْرُ).

منظور از پایان گرفتن کار، نزول عذاب الهی بر کافران لجوج می‌باشد زیرا ظاهر آیه مربوط به این جهان است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود» (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

امور مربوط به ارسال پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و تبیین حقایق بازگشت به او می‌کند همان‌گونه که امر حساب و کیفر و پاداش به او باز می‌گردد.

**رؤیت خداوند** - بی شک مشاهده حسی تنها در مورد اجسامی صورت می‌گیرد که دارای رنگ و مکان و محل است. بنابراین در مورد ذات خداوند که مافوق زمان و مکان است معنی ندارد. ذات پاک او، نه در دنیا با این چشم دیده می‌شود و نه در آخرت؛ دلایل عقلی این مسأله به قدری روشن است که ما را از شرح و بسط بی‌نیاز می‌کند.

البته مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلماً در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قوی‌تری دارد این مشاهده قوی‌تر خواهد بود.

(آیه ۲۱۱) این آیه در حقیقت یکی از مصادیق آیات گذشته است چرا که در آیات گذشته سخن از مؤمنان و کافران و منافقان بود؛ کافرانی که بر اثر لجاجت، آیات و دلایل روشن را نادیده گرفته به بهانه‌جویی می‌پرداختند و بنی اسرائیل یکی از مصادیق روشن این معنی هستند. می‌فرماید: «از بنی اسرائیل پرس: چه اندازه نشانه‌های روشن به آنها دادیم؟» (سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمُ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ).

ولی آنان نعمتها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان

گذاشته بود در راه غلط به کار گرفتند.

سپس می‌افزاید: «وکسی که نعمت خدا را، پس از آنکه به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند سخت کیفر است» (وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

منظور از «تبدیل نعمت» این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد.

مسأله تبدیل نعمت و سرنوشت دردناک ناشی از آن منحصر به بنی اسرائیل نیست، هم‌اکنون دنیای صنعتی گرفتار این بدبختی بزرگ است زیرا با اینکه خداوند نعمتها و امکاناتی در اختیار انسان امروز قرار داده که در هیچ دورانی از تاریخ سابقه نداشته ولی به خاطر دوری از تعلیمات الهی پیامبران گرفتار تبدیل نعمت شده و آنها را به صورت وحشتناکی در راه فنا و نیستی خود به کار گرفته و از آن مخرب‌ترین سلاحها برای ویرانی جهان ساخته و یا از قدرت مادی خویش برای توسعه ظلم و استعمار و استثمار بهره گرفته و دنیا را از هر نظر به جایگاهی ناامن مبدل کرده است.

آیه ۲۱۲ شأن نزول: ابن عباس مفسر معروف می‌گوید: این آیه درباره اقلیت اشرافی و رؤسای قریش نازل شد که زندگی بسیار مرفهی داشتند و جمعی از مؤمنان ثابت‌قدم که از نظر زندگی مادی فقیر و تهیدست بودند را استهزا می‌کردند و می‌گفتند: اگر پیامبر اسلام شخصیتی داشت و از طرف خدا بود اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کردند. آیه نازل شد و به سخنان بی‌اساس آنها پاسخ داد.

تفسیر: شأن نزول آیه مانع از آن نیست که یک قاعده کلی از آن استفاده کرده یا آن را مکمل آیه پیشین درباره یهود بدانیم. آیه می‌گوید: «زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است» (زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

«از این رو (از باده غرور سرمست شده و) افراد باایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می‌کنند» (وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا).

«در حالی که پرهیزگاران در قیامت، بالاتر از آنان هستند» (وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

چراکه ارزشهای حقیقی در آنجا آشکار می‌گردد و صورت عینی به خود می‌گیرد و مؤمنان در درجات بالایی قرار خواهند گرفت. «و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد» (وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ). اینها در حقیقت بشارت و آرامشی است برای مؤمنان فقیر و هشدار و تهدیدی است برای ثروتمندان مغرور و بی‌ایمان.

بی‌حساب بودن روزی خداوند نسبت به افراد باایمان اشاره به این است که هرگز پاداشها و مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست؛ بلکه مطابق کرم و لطف اوست و می‌دانیم لطف و کرمش حد و حدودی ندارد.

(آیه ۲۱۳) بعد از بیان حال مؤمنان و منافقان و کفار در آیات پیشین، در این آیه به سراغ یک بحث اصولی و جامع در مورد پیدایش دین و مذهب و اهداف و مراحل مختلف آن می‌رود. می‌فرماید: «مردم (در آغاز) یک دسته بودند» (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً).

و تضادی در میان آنها وجود نداشت. زندگی بشر و اجتماع او ساده بود. فطرتها دست‌نخورده و انگیزه‌های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود - این مرحله اول زندگی انسانها بود.

سپس زندگی انسانها شکل اجتماعی به خود گرفت زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تأمین می‌گردد - این مرحله دوم زندگی انسانها بود.

ولی به هنگام ظهور اجتماع، اختلافات و تضادها به وجود آمد، چه از نظر ایمان و عقیده و چه از نظر عمل و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع؛ و اینجا بشر تشنه قوانین و تعلیمات انبیا و هدایت‌های آنها می‌گردد تا به اختلافات او در جنبه‌های مختلف پایان دهد - این مرحله سوم بود. در این حال، «خداوند،

پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند» (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ). و این مرحله چهارم بود.

در اینجا انسانها با هشدارهای انبیا و توجه به مبدأ و معاد و جهان دیگر که در آنجا پاداش و کیفر اعمال خویش را درمی یابند، برای گرفتن احکام و قوانین الهی آمادگی پیدا کردند. از این رو می فرماید: «و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند» (وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ).

و به این ترتیب، ایمان به انبیا و تمسک به تعلیمات آنها و کتب آسمانی، آبی بر آتش اختلافات فروریخت و آن را خاموش ساخت - و این مرحله پنجم بود.

این وضع مدتی ادامه یافت ولی کم کم وسوسه های شیطانی و امواج خروشان هوای نفس کار خود را در میان گروهی کرد. به همین خاطر، آیه می فرماید: افراد باایمان در آن اختلاف نکردند؛ «تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند» (وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ). و این مرحله ششم بود.

در اینجا مردم به دو گروه تقسیم شدند: مؤمنان راستین که در برابر حق تسلیم بودند، آنها برای پایان دادن به اختلافات جدید به کتب آسمانی و تعلیمات انبیا بازگشتند و به حق رسیدند. بدین رو می فرماید: «خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود»؛ اَمَّا افراد بی ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند (فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ). و این مرحله هفتم بود.

در پایان آیه می فرماید: «و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند» (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

اشاره به اینکه مشیت الهی که آمیخته با حکمت اوست، گراف و بی حساب نیست و از هرگونه تبعیض ناروا برکنار است.

تمام کسانی که دارای نیت پاک و روح تسلیم در برابر حق هستند مشمول هدایتهای او می شوند.

**آیه ۲۱۴ شأن نزول:** بعضی از مفسران گفته اند: در جنگ احزاب هنگامی که ترس بر مسلمانان غالب شد و در محاصره قرار گرفتند، این آیه نازل شد و آنان را به صبر و استقامت دعوت نمود و وعده یاری و نصرت به آنها داد.

**تفسیر:** از این آیه چنین بر می آید که جمعی از مؤمنان می پنداشتند که عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست بی آنکه تلاش و کوششی به خرج دهند. قرآن در برابر این تفکر نادرست می فرماید: «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ)».

«همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (مَسْتَهْمُ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ)».

البته آنها این جمله را به عنوان اعتراض و ایراد نمی گفتند؛ بلکه به عنوان تقاضا و انتظار مطرح می کردند و چون آنها نهایت استقامت خود را در برابر این حوادث به خرج دادند و دست به دامن الطاف الهی زدند، به آنها گفته شد: «آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!» (إِلَّا إِنْ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبًا).

در حقیقت، این آیه به یکی از سنن الهی که در همه اقوام جاری بوده است، اشاره می کند و به مؤمنان در همه قرون و اعصار هشدار می دهد که برای پیروزی و موفقیت و نایل شدن به مواهب بهشتی، باید به استقبال مشکلات بروند و فداکاری کنند و این آزمونی است که مؤمنان را پرورش می دهد.

**آیه ۲۱۵ شأن نزول:** عمرو بن جموح که پیرمردی بزرگ و ثروتمند بود، به پیامبر (ص) عرض کرد: از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی؟ این آیه نازل شد و به

او پاسخ گفت.

**تفسیر:** در قرآن مجید آیات فراوانی دربارهٔ انفاق و بخشش در راه خدا آمده است. همین امر سبب می‌شد که دربارهٔ جزییات از پیامبر (ص) سؤال کنند. بدین رو، در آیهٔ مورد بحث می‌فرماید: «از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟» (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ).

سپس می‌افزاید: «بگو: هر خیر و نیکی (و سرمایهٔ سودمند مادی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد» (قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

مسئلاً ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداقهای روشن است و منحصر به آنها نمی‌باشد.

در پایان آیه می‌فرماید: «و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

لازم نیست تظاهر کنید و مردم را از کار خویش آگاه سازید، چه بهتر که برای اخلاص بیشتر انفاقهای خود را پنهان سازید زیرا کسی که پاداش می‌دهد از همه چیز باخبر است و کسی که جزا به دست اوست حساب همه نزد اوست.

جملهٔ «وَمَا تَفْعَلُوا» معنی وسیعی دارد که تمام اعمال خیر را شامل می‌شود. و جملهٔ «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ» (هر خیر و نیکی که انفاق می‌کنید)، می‌گوید انفاق از هر موضوع خوبی می‌تواند باشد و تمام نیکیها را شامل می‌شود؛ از اموال باشد یا خدمات، از موضوعات مادی باشد یا معنوی.

در ضمن تعبیر «خیر» نشان می‌دهد که مال و ثروت ذاتاً چیز بدی نیست، بلکه یکی از بهترین وسائل خیر است، مشروط بر اینکه به نیکی از آن بهره‌گیری شود.

(آیه ۲۱۶) آیهٔ گذشته بیش‌تر در مورد انفاق اموال بود، در این آیه سخن از انفاق جانها در راه خداست و این هر دو در میدان فداکاری دوش به دوش یکدیگر

قرار دارند. می‌فرماید: «جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است» (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ).

تعبیر «كُتِبَ» (نوشته شده)، اشاره به حتمی و قطعی بودن این فرمان الهی است.

«كُرْهُ» به معنی اسم مفعول، یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ، اگرچه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم جراحتها و مشقتهاست. البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند، جنگ با دشمنان حق، شربت‌گوارایی است که همچون تشنه‌کامان به دنبال آن می‌روند و مسلماً حساب آنها از حساب توده مردم جداست. سپس به یک اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی خداوند است اشاره می‌کند می‌فرماید: «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است» (وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

به عکس، کناره‌گیری از جنگ و عافیت‌طلبی ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که چنین نیست. «چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است» (وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید» (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

پروردگار جهان با این لحن قاطع می‌گوید: افراد بشر نباید تشخیص خود را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چراکه علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطره‌ای در برابر دریاست.

آنها با توجه به علم محدود خود نباید در برابر احکام الهی روی درهم کشند. باید بدانند که اگر خداوند، جهاد و روزه و حج را تشریح کرده، همه به سود آنهاست. توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان



پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد.

آیه ۲۱۷ شأن نزول: پیش از جنگ بدر پیامبر اسلام (ص) عبدالله بن جحش را طلبید و نامه ای به او داد، به وی فرمان داد پس از آنکه دو روز راه پیمود نامه را بگشاید و طبق آن عمل کند. او پس از دو روز طی طریق نامه را گشود و چنین یافت: «پس از آنکه نامه را باز کردی تا نخله (زمینی که بین مکه و طائف است) پیش برو و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده.»

عبدالله با همراهانش حرکت کردند، هنگامی که به نخله رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود، به آنها حمله کردند عمرو بن حضرمی را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر (ص) آوردند. حضرت به آنان فرمود: «من به شما دستور نداده بودم که در ماه های حرام نبرد کنید.» مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد جنگ و خونریزی را در ماه های حرام، حلال شمرده است. آیه مورد بحث نازل شد، سپس عبدالله بن جحش و همراهانش اظهار کردند که در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده اند؛ و از پیامبر پرسیدند که آیا اجر مجاهدان را دارند؟ آیه بعد (آیه ۲۱۸) نازل گردید.

تفسیر: این آیه در صدد پاسخگویی به پاره ای از سؤالات درباره جهاد و استثنای آن است. نخست می فرماید: «از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند» (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ).  
«بگو: جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است» (قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ).

و به این ترتیب، سنتی را که از زمانهای قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماه های حرام (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرّم) وجود داشته با قاطعیت امضا می کند.

سپس می فرماید: چنین نیست که این قانون استثنایی نداشته باشد، نباید اجازه داد گروهی فاسد و منفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را مرتکب شوند. درست است که جهاد در ماه حرام مهم است «ولی جلوگیری از راه

خدا (وگرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم‌تر از آن است» (وَ صَدُّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ).

سپس می‌افزاید: «و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازدارد) حتّی از قتل بالاتر است» (وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ).

چراکه آن جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان.

بعد چنین ادامه می‌دهد: مسلمانان نباید تحت تأثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند زیرا «آنها پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند» و به کم‌تر از این قانع نیستند (وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا).

بنابراین، محکم در برابر آنها بایستید و به وسوسه‌های آنها در زمینه ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید.

سپس به مسلمانان در زمینه بازگشت از دین خدا هشدار جدّی داده می‌گوید: «ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود» (وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

چه مجازاتی از این سخت‌تر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود!

(آیه ۲۱۸) در این آیه به نقطه مقابل این گروه اشاره کرده می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آنها در پرتو این سه کار بزرگ (ایمان، هجرت و جهاد) اگر مرتکب اشتباهاتی

نیز بشوند، ممکن است مشمول عنایات و مغفرت الهی گردند.

**آیه ۲۱۹ شأن نزول:** در مورد نزول این آیه گفته‌اند: گروهی از یاران پیامبر (ص) خدمتش آمدند و عرض کردند: حکم شراب و قمار که عقل را زایل و مال را تباه می‌کند بیان فرما. آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد.

**تفسیر:** این آیه از یک سؤال درباره شراب و قمار آغاز می‌شود. می‌فرماید: «درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند» (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ).

«خمر» در اصطلاح شرع به معنی هر مایع مست‌کننده است هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است.

«میسر» از ماده «یسر» به معنی سهل و آسان است و از آنجا که قمار در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای نیل به مال و ثروت است، به آن میسر گفته شده است.

سپس در جواب می‌فرماید: «بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی برای مردم در بردارد؛ ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است» (قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا).

بنابراین، هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی‌دهد.

دومین سؤالی که در این آیه مطرح است درباره انفاق می‌باشد. می‌فرماید: «و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند؟» (وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ).

«بگو: از مازاد نیازمندی خود» (قُلِ الْعَفْوَ).

«عفو» به معنی از بین بردن اثر، حدّ وسط و میانه هر چیز، مقدار اضافی چیزی و بهترین قسمت مال آمده است. شاید در اینجا به معنی مغفرت و گذشت از لغزش دیگران باشد. مطابق این معنی تفسیر آیه چنین می‌شود: بگو: بهترین انفاق، انفاق عفو و گذشت است.

با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن، به خصوص مکه و مدینه که از نظر دشمنی و کینه‌توزی و عدم گذشت در حدّ اعلا بودند، هیچ

مانعی ندارد که آنها سؤال از انفاق اموال کنند ولی نیاز شدید به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آنچه را لازم تر است در پاسخ بیان کند. و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ طرف را رها کرده و به مهم تر از آن می پردازد.

در پایان آیه می فرماید: «این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ).

آیه ۲۲۰ شأن نزول: پس از نزول آیاتی که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان و نیز از خوردن اموال آنها نهی شده<sup>۱</sup>، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، یا در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کم تر از بیرون کردن نبود. این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می آورد. خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤال کردند، در پاسخ آنها این آیه نازل شد.

تفسیر: در این آیه، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند، می گوید: تا اندیشه کنید «در باره دنیا و آخرت» (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

در حقیقت، با اینکه انسان مأمور است در برابر خدا و پیامبرانش تسلیم باشد، در عین حال موظف است که این اطاعت فرمان را با فکر و اندیشه انجام دهد، نه اینکه کورکورانه پیروی کند. به عبارت روشن تر، باید از اسرار احکام الهی آگاه گردد و با درک صحیح آنها را انجام دهد.

سپس به پاسخ سومین سؤال می پردازد می فرماید: «و از تو درباره یتیمان سؤال می کنند» (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى).

«بگو: اصلاح کار آنان بهتر است» (قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ).

«و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؟) برادر (دینی)

شما هستند» و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید (وَإِنْ تَحَالَطُواهُمْ فَأَخْوَانُكُمْ).  
به این ترتیب، قرآن به مسلمانان گوشزد می‌کند که شانه خالی کردن از زیر بار  
مسئولیت سرپرستی یتیمان و آنها را به حال خود واگذارند، کار درستی نیست.  
سپس می‌افزاید: «خداوند، مفسدان را از مصلحان، بازمی‌شناسد» (وَاللَّهُ  
يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ).

او از نیات شما آگاه است و آنها را که قصد سوءاستفاده از اموال یتیمان دارند  
و با آمیختن اموال آنان با اموال خود به حیف و میل اموال یتیمان می‌پردازند، از  
دلسوزان پاکدل واقعی می‌شناسد.

در پایان آیه می‌فرماید: «و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می‌اندازد؛ (و  
دستور می‌دهد در عین سرپرستی یتیمان، زندگی و اموال آنها را به‌کلی از اموال  
خود، جدا سازید؛ ولی خداوند چنین نمی‌کند؛) زیرا او توانا و حکیم است» (وَ لَوْ  
شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).<sup>۱</sup>

آیه ۲۲۱ شأن نزول: شخصی به نام مرثد از طرف پیامبر اکرم (ص) مأمور شد  
که از مدینه به مکه برود. وی به قصد انجام فرمان رسول خدا (ص) وارد مکه شد و در  
آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می‌شناخت برخورد نمود آن  
زن او را - مانند گذشته - به گناه دعوت کرد اما مرثد که مسلمان شده بود، تسلیم  
خواستۀ او نشد. آن زن تقاضای ازدواج نمود، مرثد جریان را به اطلاع پیامبر (ص)  
رساند. این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری  
و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.

تفسیر: مطابق شأن نزول این آیه به سؤال درباره ازدواج با مشرکان پاسخ  
می‌دهد. می‌فرماید: «و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیآورده‌اند، ازدواج  
نکنید» (وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ).

سپس در یک مقایسه می‌افزاید: «کنیز باایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر

۱ «أَعْتَبَكُمْ» از ماده «عَتَت» در اصل به معنی وقوع در امر خوفناک است و به گفته بعضی به معنی هرگونه مشقت است.

است؛ هر چند (زیبایی یا ثروت و موقعیت او) شما را به شگفتی آورد» (وَ لَا مَآئِمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

بنابراین هدف از ازدواج تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مرئی فرزندان اوست، نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد. با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت، مبادله کرد؟

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته می فرماید: «و زنان خود را به مردان ازدواج بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، درنیاورید؛ (اگرچه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان باایمان درآورید؛ زیرا) یک غلام باایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است؛ هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او)، شما را به شگفتی آورد» (وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ).

بنابراین، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمنه نیز ممنوع است بلکه مسأله در این بخش از حکم، مشکل تر است چراکه تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیش تر است.

در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند می فرماید: «آنها دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید» (أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ).

سپس می افزاید: «و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند» (وَ يَبِينُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

بعضی از مفسران معاصر اشاره به نکته ظریفی نموده اند و گفته اند: آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند. در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است:

۱. حکم ازدواج با مشرکان؛ ۲. تحریم نزدیکی در حال حیض؛ ۳. حکم سوگند به عنوان مقدمه‌ای بر مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند)؛ ۴. حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق؛ ۵. عده نگه داشتن زنان مطلقه؛ ۶. عدد طلاقها؛ ۷. نگه داشتن زن با نیکي یا رها کردن با نیکي؛ ۸. حکم شیردادن نوزادان؛ ۹. عده زنی که شوهرش وفات کرده؛ ۱۰. خواستگاری زن قبل از تمام شدن عده او؛ ۱۱. مهر زنان مطلقه قبل از دخول؛ ۱۲. حکم متعه.

این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می‌دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است.

آیه ۲۲۲ شأن نزول: زنان در هر ماه حداقل سه روز و حداکثر ده روز قاعده می‌شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم زن خارج می‌گردد. زن را در چنین حال «حائض» و آن خون را خون «حیض» می‌گویند.

جمعی از یهود می‌گویند: معاشرت مردان با این زنان مطلقاً حرام است گرچه به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اتاق باشد.

در مقابل این گروه، نصاری می‌گویند: هیچ فرقی میان حالت حیض زن و غیر حیض نیست، همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است.

مشرکان عرب کم و بیش به خلق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می‌کردند، همین اختلاف در آیین و افراط و تفریطهای غیرقابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اسلام (ص) در این باره سؤال کنند. در پاسخ آنان این آیه نازل شد.

تفسیر: در این آیه به سؤال دیگری برخورد می‌کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است. می‌فرماید: «و از تو، درباره حیض سؤال می‌کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده‌ای است» (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدَى).

«از این رو در حالت قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید؛ و با آنها نزدیکی ننمایید،

تا پاک شوند» (فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ).

زیرا آمیزش جنسی در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تنقراًور است، زیانهای بسیاری به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده؛ از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب بیماریهای آمیزشی - مانند سفلیس و سوزاک - و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد. به همین خاطر، پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

«و هنگامی که پاک شد، از طریقی که خدا به شما فرمان داده، با آنها آمیزش کنید. خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد» (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ).

جمله «يَطْهُرْنَ» به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است، اما جمله «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» را بسیاری به معنی غسل کردن گرفته اند. بنابراین، طبق جمله اول به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم تا غسل نکند جایز نیست.

(آیه ۲۲۳) در این آیه به هدف نهایی آمیزش جنسی اشاره کرده می فرماید: «زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند» (نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ).

«پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید» (فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند. این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است؟ در حالی که نکته ظریفی در این تشبیه نهفته است. در حقیقت، قرآن می خواهد ضرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهد که زن وسیله اطفای شهوت و هوسرانی مردان نیست بلکه وسیله ای است برای حفظ حیات نوع بشر. این سخن در برابر آنها که نسبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می نگرند، هشدار می



محسوب می‌شود.

سپس در ادامه آیه می‌افزاید: «و (سعی نمایید از این فرصت بهره گرفته، با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکوی برای خود، از پیش بفرستید» (وَ قَدِّمُوا أَنْفُسَكُمْ). اشاره به این که هدف نهایی از آمیزش جنسی لذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته استفاده کرد و آن رابه‌عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش بفرستید. این سخن هشدار می‌دهد که باید در انتخاب همسر اصولی را رعایت کنید که به این نتیجه مهم یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود.

و در پایان آیه دستور به تقوا می‌دهد می‌فرماید: «و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد. و به مؤمنان، بشارت ده!» بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

آیه ۲۲۴ شأن نزول: میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر (ص) به نام عبدالله بن رواحه اختلافی روی داد. او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها دخالت نکند و در این راه گامی برندارد. آیه نازل شد و این‌گونه سوگندها را ممنوع و بی‌اساس قلمداد کرد.

تفسیر: این آیه و آیه بعد ناظر به سوءاستفاده از مسأله «سوگند» است و مقدمه‌ای محسوب می‌شود برای بحث آیات آینده که سخن از «ایلاء» و سوگند در مورد ترک آمیزش جنسی با همسران می‌گوید. نخست می‌فرماید: «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید؛ و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید). و خداوند شنوا و داناست» سخنان شما را می‌شنود و از نیات شما آگاه است (وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

به این ترتیب، سوگند یادکردن، جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد، عمل نامطلوبی است.

(آیه ۲۲۵) در این آیه برای تکمیل این مطلب که قسم نباید مانع کارهای خیر

شود می فرماید: «خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید مؤاخذه نخواهد کرد» (لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ).

«اما به آنچه دلهای شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید)، مؤاخذه می کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است» (وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ).

در این آیه خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده: نوع اول، قسمهای لغو<sup>۱</sup> است که هیچ اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد و مخالفت آن کفاره ندارد زیرا از روی اراده و تصمیم نیست.

نوع دوم سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و، به تعبیر قرآن، قلب انسان آن را کسب می کند. این گونه قسم معتبر است و باید به آن پایبند بود و مخالفت با آن، هم گناه دارد و هم موجب کفاره می شود.

(آیه ۲۲۶) در دوران جاهلیت، زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت، برای جدایی از او یا زیر فشار قرار دادن زن، روشهای زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء»<sup>۲</sup> بود. به این ترتیب، هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد، سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و، با این راه غیرانسانی، همسر خود را در تنگنا قرار می داد؛ نه او را رسماً طلاق می داد و نه بعد از آن حاضر می شد زندگی مطلوبی داشته باشد. البته خود مردان غالباً تحت فشار قرار نمی گرفتند چون همسران متعددی داشتند.

آیه مورد بحث با این سنت غلط مبارزه کرده و راه گشودن این سوگند را بیان می کند می فرماید: «کسانی که زنان خود را ایلاء می نمایند [= سوگند یاد می کنند که

۱. «لغو» در لغت به کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست یا از روی اراده و تصمیم سر نمی زند.

۲. «ایلاء» از ماده «ألو»، به معنی قدرت نمایی و تصمیم است و از آنجا که سوگند نمونه ای از آن می باشد این واژه بر آن اطلاق شده است.

با آنها، آمیزش جنسی ننمایند،] حق دارند چهار ماه انتظار بکشند» (لَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ).

این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خود را با همسر خویش از نظر ادامه زندگی یا طلاق روشن سازند. «اگر (در این فرصت)، بازگشت کنند، چیزی بر آنها نیست؛ زیرا)، خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ فَأَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری خداوند گذشته او را در این مسأله و همچنین شکستن سوگند را بر او می‌بخشد هر چند کفاره آن چنانکه خواهیم گفت به قوت خود باقی است.

(آیه ۲۲۷) «و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن‌هم با شرایطش مانعی ندارد؛) خداوند شنوا و داناست» (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

و هرگاه مرد هیچ‌یک از این دو راه را انتخاب نکند، نه به زندگی سالم زناشویی بازگردد و نه او را با طلاق رها سازد، در اینجا حاکم شرع دخالت می‌کند و مرد را به زندان می‌اندازد و بر او سخت می‌گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند و زن را از حال بلا تکلیفی درآورد.

(آیه ۲۲۸) در آیه قبل سخن از طلاق بود، در این آیه بخشی از احکام طلاق و آنچه مربوط به آن است بیان می‌شود و در مجموع پنج حکم در آن آمده است:

نخست درباره عده می‌فرماید: «زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند [= عده نگه‌دارند]» (وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ).

«قروء» در آیه فوق به معنی ایام پاک‌ی زن می‌باشد. از آنجا که طلاق باید در حال پاک‌ی که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد انجام گیرد، این پاک‌ی یک مرتبه محسوب می‌شود و هنگامی که بعد از آن دو بار عادت ببیند و پاک شود، به محض اینکه پاک‌ی سوم به اتمام رسید و لحظه‌ای عادت شد، عده تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است.

دومین حکم این است که: «اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنها

حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند» (وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

قابل توجه اینکه مسأله آغاز و پایان ایام عدّه را که معمولاً خود زن می فهمد نه دیگری، برعهده او گذارده و گفتار وی را سند قرار داده است. از این رو امام صادق (ع) در تفسیر آیه فوق فرمود: «خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده: عادت ماهانه، پاک شدن و حامله بودن.»

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود این است که شوهر در عدّه طلاق رجعی حق رجوع دارد. می فرماید: «و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند» (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا).

در واقع، در موقعی که زن در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سرگیرد، با هر سخن یا عملی که به قصد بازگشت باشد این معنی حاصل می شود.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته می فرماید: «و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند» (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ).

بنابراین، همان طور که برای مرد حقوقی برعهده زنان گذارده شده، همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظّف به رعایت آن می باشند.

با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، مدیریت خانواده برعهده مرد و معاونت آن برعهده زن گذارده شده است. این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش و تقوا گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

واژه «معروف» که به معنی کار نیک و معقول و منطقی است، در این آیات

دوازده بار تکرار شده تا هشداری به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود سوءاستفاده نکنند بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.

در پایان آیه می‌خوانیم: «و خداوند توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). اشاره به اینکه حکمت و تدبیر الهی ایجاب می‌کند که هر کس در جامعه به وظایفی پردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است. حکمت خداوند ایجاب می‌کند که در برابر وظایفی که بر عهده زنان گذارده، حقوق مسلمی قرار گیرد تا تعادلی میان وظیفه و حق برقرار شود.

**آیه ۲۲۹ شأن نزول:** زنی خدمت یکی از همسران پیامبر (ص) رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می‌دهد سپس رجوع می‌کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد.

در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را بارها طلاق بدهد و رجوع کند و حدی بر آن نبود.

هنگامی که این شکایت به محضر پیامبر اسلام (ص) رسید، آیه نازل شد و حد طلاق را سه بار قرار داد.

**تفسیر:** در آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عده و رجوع برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت از آن سوءاستفاده می‌کردند و برای اینکه همسر خود را زیر فشار قرار دهند پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می‌کردند و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می‌دادند. آیه نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد. می‌فرماید: «طَلَّاقٌ، (طَلَّاقِیْ) که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است» (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ).

البته باید در جلسات متعدد واقع شود و در یک مجلس انجام نمی‌شود. و در هر مرتبه «باید به طور شایسته همسر خود را نگاه‌داری کند (و آشتی

نماید)، یا با نیکی او را رها سازد» و از او جدا شود (فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ).

بنابراین، طلاق سوم رجوع ندارد و هنگامی که دو نوبت طلاق سپس صلح و رجوع انجام گرفت، اگر در این دو بار محبت و صمیمیت از دست رفته بازگشت می تواند با همسرش زندگی کند. در غیر این صورت، اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

منظور از جدا شدن با احسان و نیکی این است که حقوق زن را پردازد و بعد از جدایی پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، مردم را نسبت به او بدبین نسازد و امکان ازدواج را از او نگیرد.

بنابراین، همان گونه که نگاه داری زن باید با معروف و نیکی همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد. از این رو در ادامه آیه می فرماید: «و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید» (وَلَا يُحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا).

بنابراین، شوهر نمی تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است بازپس گیرد.

و این یک مصداق جدایی بر پایه احسان است.

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع تر از «مهر» دانسته و گفته اند: چیزهای دیگری را که به او بخشیده نیز بازپس نمی گیرد.

در ادامه آیه به مسأله طلاق «خُلْع» اشاره کرده می گوید: تنها در یک فرض بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد. آیه می فرماید: «مگر دو همسر، بترسند که (با ادامه زندگی زناشویی) حدود الهی را بر پا ندارند» (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

سپس می افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن فدیة و عوضی پردازد» و طلاق بگیرد (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ

اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت، در اینجا سرچشمه جدایی، زن است و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند.

و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده می‌فرماید: «اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید. و هرکس از آن تجاوز کند، ستمگر است» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

آیه ۲۳۰ شأن نزول: در حدیثی آمده است که زنی خدمت پیامبر(ص) رسید و عرض کرد: من همسر پسر عمویم بودم، او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد، آیا می‌توانم به شوهر اولم بازگردم؟ حضرت فرمود: «نه، تنها در صورتی می‌توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی.» در این هنگام آیه نازل شد.

تفسیر: در آیه قبل سخن از دو طلاق بود، این آیه در حقیقت حکم تبصره‌ای دارد که به حکم سابق ملحق می‌شود. می‌فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری (به ازدواج دائمی) انتخاب کند (و با او، آمیزش جنسی نماید. در این صورت)، اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اولش، دوباره ازدواج نماید؛) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند» (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

و در پایان آیه تأکید می‌کند: «اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

(آیه ۲۳۱) باز هم محدودیت‌های دیگر طلاق - به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز به محدودیت‌های دیگری در امر طلاق اشاره می‌کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن

جلوگیری کند. در آغاز می‌گوید: «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عده رسیدند. یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید» (وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّ حَوْهِنَّ بِمَعْرُوفٍ).

یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید یا اگر زمینه را مساعد نمی‌بینید با نیکی از هم جدا شوید.

سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده می‌فرماید: «و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید» (وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا).

این جمله تفسیر کلمه «معروف» است زیرا در جاهلیت گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقام‌جویی قرار می‌دادند. از این رو، بالحن قاطعی می‌گوید هرگز نباید چنین فکری در سر بپرورانید.

«و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است» (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

سپس به همگان هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و (با این اعمال، و سوءاستفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرید» (وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا).

آیه ناظر به کسانی است که برای کارهای خلاف خود کلاه شرعی درست می‌کنند و ظواهر را دستاویز قرار می‌دهند. قرآن این عمل را نوعی استهزا به آیات الهی شمرده؛ از جمله مسأله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقام‌جویی و آزار زن است.

بنابراین، نباید با چشم‌پوشی از روح احکام الهی و تمسک به ظواهر خشک و قلبهای بی‌روح، آیات الهی را بازیچه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر و مجازاتش دردناک‌تر است. سپس می‌افزاید: «و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد» (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ



به).

«و از خدا بپرهیزید، و بدانید خداوند به هر چیزی آگاه است» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

جمله فوق هشدار می دهد که در مورد حقوق زنان، از موقعیت خود سوءاستفاده نکنند و بدانند که خداوند حتی از نیات آنها آگاه است.

جمله «نعمت الله» مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای الهی را شامل می شود؛ از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

آیه ۲۳۲ شأن نزول: یکی از یاران پیامبر (ص) به نام معقل بن یسار خواهری به نام جملاء داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود. بعد از پایان عدّه مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید ولی برادرش از این کار مانع شد. آیه نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

**تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان - در زمان جاهلیت،**  
زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و می باید زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند. از جمله در انتخاب همسر، به خواسته و میل زن اهمیتی داده نمی شد، حتی اگر زن با اجازه ولی ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد، باز پیوستن او به همسر اول بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدایی علاقه به بازگشت داشتند، مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند. قرآن این روش را محکوم کرده می گوید: «و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عدّه خود را به پایان رساندند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند؛ اگر در میان آنان، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد» (وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

از آیه استفاده می شود که زنان ثیبیه (کسانی که دست کم یک بار ازدواج کرده اند) در ازدواج مجدد خود نیازی به جلب موافقت اولیا ندارند، حتی مخالفت آنها بی اثر است.

سپس در ادامه آیه بار دیگر هشدار می‌دهد می‌فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می‌گیرند» و به آن، عمل می‌کنند (ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و باز برای تأکید بیش‌تر می‌گوید: «این (دستور) برای رشد (خانواده‌های) شما مؤثرتر، و برای شستن آلودگی‌ها مفیدتر است؛ و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

این احکام به نفع شما بیان شده ولی کسانی می‌توانند از آن بهره‌گیرند که سرمایه‌ایممان به مبدأ و معاد را داشته باشند و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

(آیه ۲۳۳) هفت دستور درباره شیردادن نوزادان - این آیه که در واقع ادامه بحث‌های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی است، به سراغ یک مسأله مهم یعنی مسأله «رضاع» (شیردادن) رفته و جزئیات آن را بازگو می‌کند.

۱. «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می‌دهند» (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ).

بنابراین، هر چند ولایت بر اطفال صغیر به عهده پدر گذاشته شده است، اما حق شیردادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده و اوست که می‌تواند در این مدت از فرزند خود نگاه‌داری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است. و این یک حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم رعایت عواطف مادر.

«والدات» جمع «والده» به معنی مادر است ولی «ام» معنی وسیع‌تری دارد که گاه به مادر یا مادر مادر و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می‌شود.

۲. این «برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند» (لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ).

یعنی مدت شیردادن طفل لازم نیست همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به

وضع و رعایت سلامت او این مدّت را کم تر کنند.

۳. هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس، در دوران شیردادن برعهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد. از این رو در ادامه آیه می فرماید: «و بر آن کس که فرزند برای او متولّد شده [= پدر]، لازم است خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته» در مدّت شیر دادن پردازد؛ حتی اگر طلاق گرفته باشد (وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

توصیف «معروف» (به طور شایسته) نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال اوست را در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیش تر می فرماید: «هیچ کس موظّف به بیش از مقدار توانایی خود نیست» (لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا).

بنابراین، هر پدری به اندازه توانایی خود وظیفه دارد.

۴. سپس به بیان حکم مهم دیگری پرداخته می فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حقّ ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر» (لَا تَضَارُّ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ).

مردان نباید حقّ حضانت و نگاه داری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حقّ شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری نمایند یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند.

۵. سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد می فرماید: «و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد [= هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تأمین نماید.]» (وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ).

۶. در ادامه آیه سخن از مسأله بازداشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر واگذاشته، هر چند در جمله های گذشته زمانی برای شیردادن کودک تعیین شده بود، ولی پدر و مادر با توجّه به وضع جسمی و روحی او و توافق

با یکدیگر می‌توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر بازدارند. می‌فرماید: «و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست» (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا).

۷. گاه می‌شود که مادر از حق خود در مورد شیردادن و حضانت و نگاه‌داری فرزند خودداری می‌کند و یا به‌راستی مانعی برای او پیش می‌آید، در این صورت باید راه چاره‌ای اندیشید. از این رو، در ادامه آیه می‌فرماید: «و اگر (با عدم توانایی، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه‌ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، به شرط اینکه حق گذشته مادر را به‌طور شایسته بپردازید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ).

البته بعضی در تفسیر جمله فوق آن را ناظر به حق دایه دانسته‌اند و گفته‌اند: باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود.

در پایان آیه به همگان هشدار می‌دهد: «و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و بدانید خدا، به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

مبادا کشمکش میان مرد و زن، روح انتقام‌جویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر یا کودکان مظلوم را به خطر اندازد. همه باید بدانند خدا مراقب اعمال آنهاست.

(آیه ۲۳۴) خرافاتی که زنان را بیچاره می‌کرد - یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان، ازدواج بعد از مرگ شوهر است. از طرفی رعایت حریم زندگانی زناشویی، حتی بعد از مرگ همسر، موضوعی است فطری. از این رو، همیشه در قبایل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است. گرچه گاهی در این رسوم، آن‌چنان افراط می‌کردند که عملاً زنان را در بن‌بست و اسارت قرار می‌دادند و گاهی جنایت‌آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می‌شدند. به‌عنوان

نمونه، بعضی از قبایل پس از مرگ شوهر، زن را آتش زده یا بعضی او را با مرد دفن می‌کردند. برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه‌نشین می‌کردند. در پاره‌ای از قبایل، زنها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباسهای مندرس و کثیف دور از هرگونه آرایش و زیور، حتی شست‌وشو، بسر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند.

این آیه بر تمام این خرافات و جنایات خطّ بطلان کشیده و به زنان بیوه اجازه می‌دهد بعد از نگاه‌داری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته، اقدام به ازدواج کنند. می‌فرماید: «وکسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه‌دارند)؛ و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می‌خواهند، درباره خودشان به‌طور شایسته انجام دهند» و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

و از آنجا که گاه اولیا و بستگان زن، دخالت‌های بی‌مورد در کار او می‌کنند یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می‌گیرند، در پایان آیه به همه هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است» و هرکس را به جزای اعمال نیک و بد خود می‌رساند (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

طبق روایاتی پیشوایان اسلام، زنان موظفند در این مدت شکل سوگواری خود را حفظ کنند. یعنی مطلقاً آرایش نکنند، ساده باشند.

شایان ذکر است که در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده که اگر هیچ‌گونه احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد، باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته‌اند عده نگه‌دارند.

(آیه ۲۳۵) به تناسب بحثی که درباره عده وفات گذشت، در این آیه به یکی از احکام زنانی که در عده هستند اشاره کرده می‌فرماید: «و گناهی بر شما نیست که به‌طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده‌اند) خواستگاری کنید، و یا در دل

تصمیم بر این کار بگیرید (بدون اینکه آن را اظهار کنید). خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست؛ ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید) «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا».

و این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به سرنوشت آینده خود فکر می کند و مردانی نیز ممکن است به خاطر شرایط سهل تر که زنان بیوه دارند، در فکر ازدواج با آنان باشند.

سپس در ادامه آیه می فرماید: ولی در هر حال، «اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سرآید» «وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ». و به طور مسلم اگر کسی در عده، عقد ازدواج ببندد باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد.

در پایان آیه می فرماید: «و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. از مخالفت او پرهیزید؛ و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است» و در مجازات بندگان، عجله نمی کند «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

(آیه ۲۳۶) در ادامه احکام طلاق، در این آیه و آیه بعد احکام دیگری بیان شده است. نخست می فرماید: «اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید گناهی بر شما نیست» «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً».

البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی، متوجه شوند که به جهاتی نمی توانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که

در این موقع با طلاق از هم جدا شوند زیرا در مراحل بعد کار مشکل تر می شود. سپس به بیان حکم دیگری در این رابطه می پردازد می فرماید: «و آنها را (با هدیه ای مناسب،) بهره مند سازید» (و مَتَّعُوهُنَّ).

ولی در پرداخت این هدیه، قدرت و توانایی شوهر نیز باید در نظر گرفته شود. به همین خاطر در ادامه آیه می گوید: «آن کس که توانایی دارد، به اندازه توانایش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه خودش، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد. و این بر نیکوکاران، الزامی است» (عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ).

نکته قابل توجه اینکه قرآن از هدیه ای که مرد باید به زن بپردازد تعبیر به «متاع» کرده است که غالباً به غیر پول و وجه نقد اطلاق می گردد زیرا از پول به طور مستقیم نمی توان استفاده کرد بلکه باید تبدیل به متاع شود. روی همین جهت، قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

و این موضوع از نظر روانی اثر خاصی دارد زیرا بسیار می شود که هدیه ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن برای اشخاص برده می شود، هر چند کم قیمت باشد اثری در روحشان می گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت. بدین رو، در روایاتی که در این زمینه به ما رسیده می بینیم غالباً ائمه اطهار (ع) نمونه های هدیه را امثال لباس و مواد غذایی یا زمین زراعتی ذکر کرده اند.

(آیه ۲۳۷) در این آیه سخن از زنانی به میان آمده که برای آنها تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش و عروسی جدا می شوند. می فرماید: «و اگر زنان را، پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید (و آمیزش جنسی کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید» به آنها بدهید (وَ اِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ). این، حکم قانونی مسأله است که به زن حق می دهد نصف مهریه را بگیرد هر چند آمیزشی حاصل نشده باشد. سپس به سراغ جنبه های اخلاقی و عاطفی

می رود می فرماید: «مگر اینکه آنها (حق خود را) ببخشند؛ یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد»  
**﴿إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ﴾.**

در جمله بعد می گوید: «و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزگاری نزدیک تر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» **﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.**

جمله «و آن تعفوا أقرب للتقوی» وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه بیان می کند که اگر تمام مهریه را پرداخته اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنهاست صرف نظر کنند زیرا دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود از نظر اجتماعی و روانی با مشکلاتی مواجه است و بی شک، گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر تا حدی مرهم بر این جراحات می گذارد.

لحن مجموعه آیه بر اصل اساسی «معروف» و «احسان» در این مسائل تأکید می کند که حتی طلاق و جدایی، آمیخته با نزاع و تحریک روح انتقام جویی نباشد؛ بلکه بر اساس بزرگواری و گذشت، قرار گیرد.

**آیه ۲۳۸ شأن نزول:** جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمی کردند. به دنبال آنها بعضی از مؤمنین نیز از شرکت در جماعت خودداری کردند. پیامبر اکرم (ص) از این جهت ناراحت بود، حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد. بدین رو، در حدیثی نقل شده که پیامبر در گرمای نیمروز تابستان، نماز (ظهر) را با جماعت می گزارد و این نماز برای اصحاب و یاران سخت ترین نماز بود، به طوری که پشت سر پیامبر (ص) یک صف یا دو صف بیشتر نبود. در اینجا فرمود: من تصمیم گرفته ام خانه کسانی که در نماز ما شرکت نمی کنند بسوزانم. آیه نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با



جماعت) تأکید کرد.

**تفسیر: اهمیت نماز، به خصوص نماز وسطی** - از آنجا که نماز مؤثرترین رابطه انسان با خداست، در آیات قرآن تأکید فراوانی روی آن شده؛ از جمله در آیه مورد بحث می فرماید: «در انجام همه نمازها و (به خصوص) نماز وسطی [= نماز ظهر] کوشا باشید» (حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى).

«و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پا خیزید» (وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ).

مبادا گرما و سرما و گرفتاری های دنیا و پرداختن به مال و همسر و فرزند، شما را از این امر مهم باز دارد.

منظور از «صَلَاةٍ وَسْطَى» (نماز میانه)، نماز ظهر است.

تأکید روی این نماز به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان، یا گرفتاری های شدید کسب و کار، نسبت به آن کم تر اهمیت می دادند.

(آیه ۲۳۹) در این آیه تأکید می کند که در سخت ترین شرایط، حتی در صحنه جنگ، نباید نماز فراموش شود. البته در چنین وضعی، بسیاری از شرایط نماز، همچون رو به قبله بودن و انجام رکوع و سجود به طور متعارف، ساقط می شود.

می فرماید: «و اگر (به خاطر جنگ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید» و رکوع و سجود را با ایما و اشاره به جا آورید (فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا).

بنابراین، محافظت بر نمازها، تنها در حال امنیت نیست، بلکه در همه حال باید نماز را به جا آورد تا پیوند بندگان با آفریدگار جهان همیشه برقرار باشد.

«اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید [= نماز را به صورت معمولی بخوانید]؛ همان گونه که خداوند، چیزهایی را که نمی دانستید به شما تعلیم داد» (فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ).

روشن است، شکرانه این تعلیم الهی که طرز نماز خواندن در حالت امن و خوف را به انسانها آموخته، همان عمل کردن بر طبق آن است.

(آیه ۲۴۰) قرآن بار دیگر به مسأله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه

باز می‌گردد. نخست می‌فرماید: «وکسانی که از شما در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود به جا می‌گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک‌سال، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره‌مند سازند؛ به شرط اینکه آنها (از خانه شوهر بیرون نروند) و اقدام به ازدواج مجدد نکنند (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ).

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند «و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می‌دهند» (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ).

در پایان آیه گویا برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند، آنها را تسلی داده می‌فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر آنها بگشاید و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتماً حکمتی در آن بوده است. «و خداوند، توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

بسیاری از مفسران معتقدند که این آیه به وسیله آیه ۲۳۴ همین سوره که در آن عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود، نسخ شده است. و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی، دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است زیرا تنظیم آیات یک سوره، بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره؛ و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیامبر اسلام (ص) صورت گرفته است.

(آیه ۲۴۱) در این آیه به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته می‌فرماید: «و برای زنان مطلقه، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد). این، حقی است بر مردان پرهیزگار» (وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ).

گرچه ظاهر آیه همه زنان مطلقه را شامل می‌شود ولی به قرینه آیه ۲۳۶ این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آنها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از

آمیزش جنسی طلاق داده می‌شوند.

این هدیه، طبق روایاتی که از ائمه معصومین (ع) نقل شده، بعد از پایان عده و جدایی کامل پرداخت می‌شود، نه در عده طلاق رجعی. به تعبیری دیگر، هدیه خداحافظی است، نه وسیله‌ای برای بازگشت.

(آیه ۲۴۲) در این آیه که آخرین آیه مربوط به طلاق است، می‌فرماید: «این چنین، خداوند آیات خود را برای شما شرح می‌دهد؛ شاید اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

بدیهی است که منظور از اندیشه کردن و تعقل، آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد زیرا اندیشه تنها درباره احکام نتیجه‌ای نخواهد داشت.

آیه ۲۴۳ شأن نزول: در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و مردم یکی پس از دیگری از دنیا می‌رفتند. در این میان عده بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهایی یابند، آن محیط و دیار را ترک گفتند. از آنجا که پس از فرار از محیط خود و رهایی از مرگ، در خود احساس قدرت و استقلال می‌نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند، پروردگار آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود زیرا رهبرشان از آنان خواست که خود را برای مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند، آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به جنگ خودداری کردند. پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن بیم داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد، خانه‌های خود را خالی کرده و برای نجات از طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند. مدت‌ها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، از خدا خواست که آنها را زنده کند. خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.

تفسیر: این آیه به سرگذشت عجیب یکی از اقوام پیشین اشاره می‌کند

می فرماید: «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند و آنان هزارها نفر بودند؟!» که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند (الَّذِينَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ). سپس به عاقبت آنها اشاره کرده می فرماید: «خداوند به آنها گفت: بمیرید!» و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند (فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا). «سپس خدا آنها را زنده کرد» و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد (ثُمَّ أَحْيَاهُمْ).

منظور از «موتوا» (بمیرید)، یک امر لفظی نیست بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند. یعنی خداوند عوامل مرگ آنها را فراهم ساخت و به سرعت همگی از میان رفتند.

این امر همانند امری است که در آیه ۸۲ سوره یس آمده آنجا که می فرماید: «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به او می گوید: موجود باش! آن نیز بی درنگ موجود می شود.»

جمله «ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» اشاره به زنده شدن آن جمعیت است که به دعای «حزقیل»<sup>۱</sup> پیامبر صورت گرفت. از آنجا که بازگشت آنان به حیات، یکی از نعمتهای روشن الهی بود، هم از نظر خودشان و هم از نظر عبرت مردم، در پایان آیه می فرماید: «خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیش تر مردم، شکر (او را) به جا نمی آورند» (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ).

نه تنها این گروه، بلکه همه انسانها مشمول الطاف و عنایات و نعمتهای اویند. دانشمند معروف شیعه مرحوم صدوق (ره) به این آیه برای امکان مسأله «رجعت» استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما، اعتقاد به رجعت است، که

۱. «حزقیل» طبق بعضی از روایات، سومین پیشوای بنی اسرائیل بعد از موسی بود.

گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز می‌گردند. و نیز می‌تواند این آیه سندی برای مسأله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد.

(آیه ۲۴۴) از اینجا آیات جهاد شروع می‌شود و به دنبال آن داستانی در همین زمینه از اقوام پیشین می‌آید و با توجه به سرگذشتی که در آیه قبل نقل شد، رابطه بین این آیات و آیات قبل روشن می‌گردد.

می‌فرماید: «و در راه خدا، پیکار کنید؛ و بدانید خداوند، شنوا و داناست» سخنان شما را می‌شنود و از انگیزه‌های درونی و نیات شما در امر جهاد آگاه است (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آیه ۲۴۵ شأن نزول: نقل کرده‌اند: روزی پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس صدقه‌ای بدهد، دو برابر آن در بهشت خواهد داشت. ابوالدحداح انصاری عرض کرد: ای رسول خدا، من دو باغ دارم، اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم، دو برابر آن در بهشت خواهم داشت؟ حضرت فرمود: آری. سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر (ص) داد. آیه نازل شد و صدقه او را برایش دو هزار هزار برابر نمود. و این است معنی «أضعافاً كثيرة».

تفسیر: در این آیه می‌فرماید: «کیست که به خدا قرض الحسنه‌ای دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟» (مَنْ ذَ الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً).

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود). و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» و پاداش خود را خواهید گرفت (وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

اشاره به اینکه تصور نکنید انفاق و بخشش، اموال شما را کم می‌کند زیرا گسترش یا محدودیت روزی شما به دست خداست.

چرا تعبیر به قرض - در چندین آیه از قرآن مجید در مورد انفاق در راه خدا،

تعبیر به قرض و وام دادن به پروردگار آمده است. و این از یک سو، نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان و از سوی دیگر، کمال اهمّیت مسأله انفاق را می‌رساند. امیرمؤمنان علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «خداوند از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین از آن اوست و بی‌نیاز و ستوده. آری، (اینها نه از جهت نیاز اوست، بلکه) می‌خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.»

(آیه ۲۴۶) فراز عبرت‌انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل - قوم یهود که در زیر

سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند، بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی(ع) از آن وضع اسف‌انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند. خداوند به برکت این پیامبر، نعمتهای فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد<sup>۱</sup> بود.

ولی همین پیروزیها، و نعمتها کم‌کم باعث غرور آنها شد و تن به قانون شکنی دادند. سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند. به دنبال آن، دچار پراکندگی و اختلاف شدند تا جایی که دشمنان، گروه زیادی از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند، حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند. این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام اشموئیل را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت. آنها گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی زیر فرمان او با دشمن نبرد کنند تا عزّت از دست رفته را باز یابند.

۱. «صندوق عهد» یا «تابوت» همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن نهاد و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عمّال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند، همچنان در دستگاه فرعون نگاه‌داری می‌شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد. بنی اسرائیل این صندوق خاطره‌انگیز را محترم می‌شمردند و به آن تبرّک می‌جستند. موسی در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدّس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود، به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد و به وصی خویش یوشع بن نون سپرد. به این ترتیب، اهمّیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیشتر شد. به همین خاطر، در جنگها آن را با خود می‌بردند و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می‌گذارد، ولی تدریجاً مبانی دین آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند. امّا اشموئیل به آنها وعده داد که صندوق عهد، به‌عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او، به آنها باز خواهد گشت.

اشموئیل به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت. به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم.

در این آیه روی سخن را به پیامبر اکرم (ص) کرده می‌فرماید: «أَيَا مَشَاهِدَهُ نَكَرْدِي جَمْعِي مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَأَيْتَ مَا كُنْتُ أَعْمَلُ فِيهِمْ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْهُمْ مَلِكٌ؟» (آیا مشاهده نکردی جمععی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم) «الَّذِي تَرَى إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ بَعْدَ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

واژه «مَلَأِ» در لغت به معنی اشیا یا اشخاصی است که چشم را پر می‌کند و شگفتی بیننده را برمی‌انگیزد. به همین جهت، به جمعیت زیاد که دارای یک رأی و عقیده باشند مَلَأَ گفته می‌شود. همچنین به اشراف و بزرگان هر قوم و ملت می‌گویند.

قابل توجه اینکه آنها نام این مبارزه را «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (در راه خدا) گذاردند. از این تعبیر روشن می‌شود که آنچه به آزادی و نجات انسانها از اسارت و رفع ظلم کمک کند، فی سبیل الله محسوب می‌شود.

به هر حال، پیامبرشان که از وضع آنان نگران بود و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی‌دید، «گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، (سرپیچی کنید، و) در راه خدا، جهاد و پیکار نکنید!» (قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا).

«گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شده‌ایم، (و شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)؟!» (قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا). ولی هیچ‌یک از اینها نتوانست جلو پیمان شکنی آنها را بگیرد. از این رو در ادامه آیه می‌خوانیم: «امّا هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند. و خداوند از ستمکاران، آگاه است» و به آنها کیفر می‌دهد (فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

بعضی عدّه وفاداران را ۳۱۳ نفر نوشته‌اند، همانند سربازان وفادار اسلام در جنگ بدر.

(آیه ۲۴۷) در هر صورت، پیامبرشان طبق وظیفه‌ای که داشت، به درخواست آنها پاسخ داد و طالوت را، به فرمان خدا، برای زمامداری آنان برگزید. «و به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است» (وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا).

از تعبیر «مَلِكًا» چنین برمی آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود. از اینجا مخالفت شروع شد. گروهی «گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!» (قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ).

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر کردند؛ و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب از طرف خداست، آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند.

قرآن پاسخ آن پیامبر به بنی اسرائیل را چنین بازگو می‌کند «گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، و وسعت بخشیده است» (قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ).

یعنی این گزینش خداوند حکیم است، شما سخت در اشتباهید و شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده‌اید. نَسَبِ عالی و ثروت، هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است، ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تأثیر عمیقی در مسأله رهبری دارد. سپس می‌افزاید: «خداوند، مُلْکِش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصبها) آگاه است» (وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

این جمله ممکن است اشاره به شرط سومی برای رهبری باشد و آن فراهم



شدن شرایط و وسایل لازم از سوی خداست.

(آیه ۲۴۸) این آیه نشان می‌دهد که گویا بنی اسرائیل هنوز به مأموریت طالوت از سوی خداوند، حتی با تصریح پیامبرشان اشموئیل، اطمینان پیدا نکرده بودند و از او خواهان نشانه و دلیل شدند. «و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد. (همان صندوقی که) در آن، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. در این موضوع، نشانه‌ای (روشن) برای شماست؛ اگر ایمان داشته باشید» (وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَ آءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

(آیه ۲۴۹) سرانجام به رهبری و فرماندهی طالوت تن در دادند و او لشکرهای فراوانی را بسیج کرد و به راه افتاد. در اینجا بنی اسرائیل در برابر آزمون عجیبی قرار گرفتند. قرآن می‌فرماید: «و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند؛ آنها که (به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیش‌تر از آن نخورند، از من هستند» (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ) ۱.

در اینجا لشکریان طالوت در برابر آزمون بزرگی قرار گرفتند و آن مسأله مقاومت در برابر تشنگی بود. چنین آزمونی برای این لشکر به خصوص با سابقه بدی که بنی اسرائیل در بعضی جنگها داشتند، ضرورت داشت چراکه پیروزی هر جمعیتی بستگی به مقدار انضباط و قدرت ایمان و استقامت در مقابل دشمن و

۱ «فَصَلَ» در اصل به معنی بریدن و قطع کردن است و در اینجا به معنی جداسازی می‌باشد، (جداشدن از شهر و دیار). «جُنُود» جمع «جند»، در اصل به معنی زمینی است که دارای سنگهای بزرگ و روی هم انباشته باشد، سپس به هر چیز متراکم و چشمگیر اطلاق شده و معمولاً به انبوه لشکر «جند» می‌گویند.

اطاعت از دستور رهبر و فرمانده دارد.

ولی بیش تر آنها از بوتهٔ این امتحان سالم بیرون نیامدند چنانکه قرآن می‌گوید:  
«پس، جز عدهٔ کمی، همگی از آن آب نوشیدند» (فَشْرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ).

به این ترتیب، دومین تصفیه در ارتش طالوت انجام یافت زیرا تصفیهٔ اول همان بود که به هنگام بسیج عمومی گفته بود: کسانی که تجارت یا بنای نیمه‌کاره و امثال آن دارند، همراه من نیایند.

«سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوتهٔ آزمایش، سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند؛ و عده‌ای) گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم» (فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ).

در ادامه می‌فرماید: «اما آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند. و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) است» (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ).<sup>۱</sup>

«یظنون» به معنی «یعلمون» است. یعنی کسانی که به رستاخیز یقین داشتند. (آیه ۲۵۰) در این آیه مسألهٔ رویارویی دو لشکر را مطرح می‌کند می‌فرماید: «و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا، پیمانۀ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و قدمهای ما را ثابت بدار؛ و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان» (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

«برزوا» از ماده «بروز» به معنی ظهور است و از آنجا که وقتی انسان در میدان

۱ «فئه» از ماده «فیی» در اصل به معنی بازگشت است و از آنجا که جمعیتی که پشتیبان یکرنگند هر یک به کمک دیگری بازمی‌گردد، به آنها «فئه» (بر وزن هبه) اطلاق شده است.

جنگ، آماده و ظاهر می‌شود، ظهور و بروز دارد، به این کار مبارزه یا براز می‌گویند. در حقیقت، طالوت و سپاه او سه چیز طلب کردند: نخست، صبر و استقامت؛ دومین تقاضای آنها از خدا این بود که، گامهای ما را استوار بدار تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم. در واقع، دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلماً ثبات قدم از نتایج روح استقامت و صبر است. سومین تقاضای آنها این بود که، ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن؛ که نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم است.

(آیه ۲۵۱) به یقین، خداوند چنین بندگانی را تنها نخواهد گذاشت هر چند تعداد آنها کم و نفرات دشمن زیاد باشد. از این رو آیه می‌فرماید: «سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند» (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ).

«و داوود (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود)، جالوت را کشت» (وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ).

این جوان با فلاخنی که در دست داشت، یکی - دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شد و در آن فرو نشست، فریادی کشید و فرو افتاد. ترس و وحشت تمام سپاه او را فراگرفت و به سرعت فرار کردند. گویا خداوند می‌خواست قدرت خویش را در اینجا نشان دهد که چگونه پادشاهی با آن عظمت و لشکری انبوه به وسیله نوجوان تازه به میدان آمده‌ای، آن هم با یک سلاح ظاهراً بی‌ارزش، از پای در می‌آید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد» (وَ آتَيْنَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ).

گرچه در این آیه تصریح نشده که این داوود همان پیامبر بزرگ بنی اسرائیل، پدر سلیمان است، ولی جمله فوق نشان می‌دهد که او به مقام نبوت رسید.

در پایان آیه به یک قانون کلی اشاره کرده می‌گوید: «و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان، لطف و احسان دارد» (وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ

لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ).

شبهه این معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است. می فرماید: «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصاری، و مساجدی که نام خدا در آن برده می شود، ویران می گردد.» و این آیات، بشارت است برای مؤمنان که در مواقعی که در فشار شدید از سوی طاغوتها و جبّاران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشند.

(آیه ۲۵۲) این آیه به داستانهای متعددی که در آیات گذشته درباره بنی اسرائیل آمد، اشاره می کند می گوید: «اینها، آیات خداست که به حق، بر تو می خوانیم؛ و تو، از رسولان (ما) هستی» (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

این داستانها هرکدام نشانه‌ای از قدرت و عظمت پروردگار است - و پاک از هرگونه خرافه و افسانه و اساطیر - که از سوی خداوند بر پیامبر(ص) نازل گردیده است. و این خود یکی از نشانه‌های صدق گفتار و نبوت اوست.

## آغاز جزء سوم قرآن مجید

(آیه ۲۵۳) نقش پیامبران در زندگی انسانها - این آیه به درجات انبیا و مراتب آنها و گوشه‌ای از رسالت آنها در جامعه انسانی اشاره می کند. نخست می فرماید: «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ).